

بازاندیشی در نسبت نولیبرالیسم و مسائل برآمده

از روابط کار شرکتی در ایران

نوح منوری^۱، حمید قیصری^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۷

چکیده

نولیبرالیسم به یکی از پرکاربردترین مفاهیم حوزه‌ی علوم اجتماعی انتقادی تبدیل شده است. گرایش فعالان و نظریه‌پردازان اجتماعی و سیاسی به یافتن متحدانی ملی و فراملی نیز سبب تقویت این تصور شده که نولیبرالیسم روندی است واحد که یک‌به‌یک کشورهای گوناگون جهان را درمی‌نوردد و تفاوت‌های زمینه‌ای اجتماعی و نهادی آن‌ها را در دستور کار خردکننده‌ی خویش حذف و ادغام می‌کند. این مقاله با مرور پاره‌ای از نظرگاه‌های مهم مطرح‌شده از سوی اصحاب اقتصاد سیاسی در ایران و با واکاوی آنچه در چارچوب روابط شرکتی در ایران پس از انقلاب رخ داده و می‌دهد، به بازاندیشی انتقادی درباره‌ی ایده‌ی سیطره‌ی نولیبرالیسم می‌پردازد. نتایج این مطالعه از آن حکایت دارند که روایت‌های عام و معطوف به عالم‌گیری نولیبرالیسم برای آغاز احتجاج در باب روندهای رخ‌داده در اقتصاد سیاسی ایران مفید هستند، اما بدون رجوع به جزئیات متنوع موضوعی و زمینه‌ای، خروجی تحلیل‌های ارائه‌شده متضمن هیچ ادای سهمی از جهات علمی و تحلیلی نخواهد بود. این مقاله با تمرکز بر روابط شرکتی در ایران، نشان می‌دهد که برای تشریح دقیق‌تر الگوی شکل‌گیری و بسط این روابط مبتنی بر استثمار، نه تنها باید از قرائت عام ارائه‌شده از نولیبرالیسم مبنی بر برون‌رفت حداکثری دولت از صحنه‌های سیاست‌گذاری و اجرا و جایگزینی آن با بازار آزاد خودتنظیم‌گر فاصله گرفت، بلکه باید بر شناخت هرچه دقیق‌تر دینامیسم‌هایی پای‌فشرده که دولت را در هیأت مهم‌ترین منتفع آن روابط استثماری، در میانه‌ی میدان سیاست‌گذاری برای تولد و تداوم این گونه از روابط کار نگاه می‌دارد.

واژگان کلیدی: نیروهای کار شرکتی، نولیبرالیسم، اقتصاد سیاسی، نوپاتریمونیالیسم، سرمایه‌داری، سیاست صنعتی

۱ استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران؛ monavvary@ut.ac.ir

۲ دکتری جامعه‌شناسی سیاسی از گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس؛

h.gheissari@modares.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

پس از برافراشته شدن پلاکاردهایی در تقبیح نولیبرالیسم در جنبش جلیقه‌زردهای فرانسه، در اعتراضات دانشجویی ۱۶ آذر ۱۳۹۸ در ایران نیز پلاکاردهای مشابهی برپا و با استقبال برخی از فعالان سیاسی، اجتماعی و صنفی روبرو شد. سابقه‌ی جنبش‌های متأخر مبارزه با نولیبرالیسم را می‌توان تا سال ۲۰۱۱ و جنبش اشغال وال‌استریت، که در پی بحران مالی ۲۰۰۸ رخ داد، و حتی جنبش‌های ضد جهانی‌سازی در دهه‌ی ۱۹۹۰ عقب برد. به زعم بسیاری از تحلیل‌گران، رخداد هماهنگ این اعتراضات شاهده‌ی است بر عالم‌گیری جریان‌های استثمارگر، فقرافزا و بی‌نواسازی که به اشکال گوناگون مفهوم «نولیبرالیسم» را تبلور بخشیده و به نحوی فزاینده حیات شرافتمندانه‌ی طبقات اجتماعی فرودست را تهدید و حداقلی‌ترین فرصت‌های بهره‌مندی عادلانه‌ی آنان از منابع و مواهب عمومی را سلب می‌کنند. با این حال، سخن گفتن از سیطره‌ی فراگیر «نولیبرالیسم» ممکن است به جای افزودن بر امکان‌ها و ظرفیت‌های تحلیلی پژوهش‌گران و فعالان اجتماعی، شائبه‌هایی را درباره‌ی «ساده‌انگاری» نسبت به پیچیدگی‌ها و «خاص‌بودگی»^۱‌های تجارب طرد و فرودستی در کشورها و «محلیت»^۲‌های گوناگون پدید آورد.

این مقاله بی‌آن‌که تقلیل‌گرایی‌های برآمده از رویکردهای بازار آزادی را مورد بی‌توجهی قرار دهد، با تمرکز بر موضوع پیدایش و گسترش نیروهای کار شرکتی در ایران می‌کوشد روشن کند که روایت عام و عالم‌گیر عرضه‌شده درباره‌ی نولیبرالیسم تا چه حد به کار تشریح پیچیدگی‌های چنین موضوعی می‌آید. هم‌چنان‌که خواهیم دید، نظم نولیبرال دولت را هرچه‌بیشتر به حاشیه می‌راند و خواهان کوچک‌شدن حداکثری آن است. بررسی پاره‌ای از روایت‌های کلیدی از اقتصاد سیاسی ایران به این مقاله کمک کرده که از مرور مکرر ویژگی‌های نولیبرالیسم عبور و بر خاص‌بودگی‌هایی تأکید کند که تجربه‌ی نیروهای کار شرکتی را از سایر پدیده‌های اجتماعی ایران تفکیک می‌کنند. مرور انتقادی روایت‌های مزبور هم‌چنین به یاری این مقاله‌ی علمی آمده تا فهم تحلیلی تازه‌ای را از شرایط «شرکتی‌ها» عرضه کند.

1 Particularity

2 Localities

نولیبرالیسم و روایت‌هایش

استگر و روی^۱ (۱۳۹۷: ۱۲ - ۱۵) نولیبرالیسم را واجد سه وجه ایدئولوژیک، حکومتی و سیاست‌گذارانه می‌دانند. وجه ایدئولوژیک نولیبرالیسم، در تقابل با مارکسیسم، تولید و مبادله‌ی آزاد کالاهای مادی در جهانی مشتمل بر وابستگی‌های متقابل اقتصادی را در مرکز حیات اجتماعی قرار می‌دهد. حکومت‌مندی نولیبرال^۲ بر نظامی از ارزش‌های کارآفرینانه^۳ مبتنی است که رقابت‌جویی، نفع‌طلبی فردگرایانه و تمرکززدایی از ارکان کلیدی آن هستند. در حکومت‌مندی نولیبرال، بازار واجد خصوصیت خودتنظیم‌گری است و تحقق خیر عمومی نیز وابسته به آن است که بازار مجال ایفای آزادانه‌ی نقش خودتنظیم‌گرانه‌اش در سپهرهای گوناگون را بیابد. با ظهور «مدیریت عمومی نوین»^۴ نولیبرالیسم مجال نظریه‌پردازی منسجم‌تر در باب دولت را هم یافت. دولت مطلوب نولیبرالیسم به جای تلاش برای نمایندگی جامعه در مقابل بازار، می‌بایست رفتاری بنگاه‌وار داشته باشد و درصدد تعمیق ارزش‌هایی مانند مشتری‌مداری و بازارسالاری باشد (همان: ۱۴). وجه سیاست‌گذارانه‌ی نولیبرالیسم هم ایجاب می‌کرد که سه دینامیسم توأمان فعال باشند: مقررات‌زدایی از اقتصاد، آزادسازی تجارت و صنعت، و خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی. استگر و روی (همان: ۱۵) البته مؤلفه‌های دیگری را نیز برای نولیبرالیسم برمی‌شمارند که هر یک تأثیراتی شگرف بر حیات جمعی دارند؛ برداشتن فشار مالیاتی از روی بنگاه‌ها و قائل‌شدن استثناءها و مشوق‌های مالیاتی برای بنگاه‌های بزرگ، بلامحل دانستن تمایل دولت به ایفای نقش فعالانه‌ی رفاهی و اجتماعی، انتقال هرچه بیشتر تدابیر رفاهی به بخش فعالیت‌های داوطلبانه و خیریه، تأکید بر اولویت کنترل تورم و عدم استقبال از سیاست‌هایی که نرخ بالای بیکاری را به بهانه‌ای برای دامن‌زدن به نقدینگی تبدیل می‌کنند، و اصرار بر محدود کردن قدرت اتحادیه‌های کارگری و تقویت بازارهای کار انعطاف‌پذیر از جمله‌ی آن مؤلفه‌ها هستند. نقطه‌ی آغاز تبدیل دولت به آماج اصلی تدابیر نولیبرالی را می‌توان در تصویری یافت که در پایان دهه‌ی ۱۹۷۰ از سوی هواداران بازنگری‌های بنیادین اقتصادی در آمریکا و انگلستان ارائه شد. دولت موجودیتی قلمداد شد که همواره مستعد غارت‌گری و اتلاف منابع عمومی است و می‌بایست با

1 Steger & Roy

2 Neoliberal governmentality

3 Entrepreneurial values

4 New Public Management

تحدید فزاینده‌ی حیطه‌های صلاحیت‌اش، از مخاطرات آتی اقتصادی ناشی از نقش‌آفرینی چنین عامل منفی و مخربی کاست (همان: ۲۳). از جمله نتایج کاستن حداکثری از نقش‌های عمومی و جامعه‌محور دولت، سپردن سپهرهای اجتماعی و رفاهی به منطق بازار بود. استگر و روی (همان: ۳۷) از جمله به تغییر جهتی اشاره می‌کنند که در دولت تاجر^۱ در زمینه‌ی آموزش نیروهای کار رخ داد؛ در حالی که اتحادیه‌های کارگری بر مهارت‌افزایی کارگران اصرار داشتند، تاجر به‌وضوح از دامنه‌ی ابتکار اتحادیه‌ها کاسته و زمین بازی بیشتری را به «شورای تجارت و صنعت» داد که به جای اصرار بر تعریف اولویت‌های آموزشی و مهارتی برای کارگران، به دنبال شناسایی آمادگی‌ها و مهارت‌هایی بود که بازار از نیروهای کار می‌طلبد. این سیاست نتیجه‌ی شایان تأملی را در پی داشت؛ دولت بدین ترتیب مسئولیت هر چه کم‌تری را در قبال سرنوشت نیروهای کار می‌پذیرفت، زیرا افزایش اشتغال نیروهای کار نه نتیجه‌ی برنامه‌ریزی‌های فعالانه‌ی انسانی و اجتماعی، بلکه حاصل گشوده‌شدن ظرفیت‌هایی در بازار بود که فرد فرد کارگران می‌بایست به کمک شورای تجارت و صنعت در جستجوی آن‌ها باشند.

این قسم از تبدیل مناسبات اجتماعی به مناسبات فرد-بازار تداعی‌گر روایتی است که لاتزاراتو^۲ (۱۳۹۴: ۳۹) از «بدهکاری» به عنوان مبنای مناسبات اجتماعی در نظم نولیبرال ارائه می‌کند. ۳. اقتصاد نولیبرال از کاراکترهای تولیدگر و معامله‌گر در اقتصادهای کلاسیک و نوکلاسیک عبور کرده و عرصه‌ی همگانی را با به‌کارگیری مفاهیمی مانند کارآفرینی به تسخیر خود درمی‌آورد. شهروند نظم نولیبرال به این معنا همیشه باید بدهکار باشد، زیرا اصل بر مسئولیت‌پذیری شخصی او در قبال تمام تحولاتی است که حیات و معیشت او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. لاتزاراتو (همان: ۴۲) یادآور می‌شود که به میان آمدن مقوله‌ی «بدهی» در نظم نولیبرالی موجب منتفی شدن درکی از مناسبات اجتماعی می‌شود که در آن دولت عنصر مهمی در شکل دادن به توافقات و قراردادهای اجتماعی است. انسان بدهکار نظم نولیبرالی در عین

1 margaret thatcher

2 maurizio lazzarato

۳ تورسن و لای (۲۰۰۶) نیز پس از مرور ابعاد گوناگون مفهوم نولیبرالیسم به این نتیجه می‌رسند که آشکارترین خصیصه‌ی نولیبرالیسم حراست از فرد و فردیت، و تجلیات خاص آن در حوزه‌های آزادی تجاری و مالکیت خصوصی است.

پذیرش مسئولیت‌های دشواری که دولت پیش‌تر پذیرای بسیاری از آن‌ها بوده، به نوعی «استقلال» اجتماعی هم نائل می‌شود که قرار است او را از آن قراردادهای میان دولت و جامعه بی‌نیاز کند. شرح لاپاویت‌ساس^۱ (در فیلهو و جانستون^۲، ۱۳۹۴: ۵۷ - ۷۰) از آرایه‌های سوژه‌گرایانه خالی است. او محور اصلی در نظم نولیبرال را این اعتقاد اقتصادی می‌داند که بازارهای آزاد سازمان‌دهی بهینه‌ای را در جوامع سرمایه‌داری رقم می‌زنند. این اعتقاد اقتصادی در دهه‌ی ۱۹۷۰ از اقبال برخوردار شد، اما در دهه‌ی ۱۹۹۰ اقتصاد جریان اصلی به مقاومت در برابر خودتنظیم‌گری بازارمحور پرداخته و استدلال‌های تازه‌ای را به نفع اقسامی از مداخله‌گرایی عرضه کرد. بخشی از این روند حاصل تجدید نظر در مفروضات درک نولیبرالی بود. «عدم تقارن اطلاعات» در اکثر بازارها قابل مشاهده بود و در نتیجه نهاد بازار به نقش‌های تکمیلی و تصحیحی دولتی و اجتماعی نیاز داشت تا همان کارکردهای مهمی را برآورده کند که نولیبرالیسم مدعی تحقق‌شان در نتیجه‌ی خودتنظیم‌گری بازار بود. لاپاویت‌ساس به بازار کار به عنوان نمونه‌ای مناسب از بازارهایی اشاره می‌کند که همواره از عدم تقارن و عدم توزیع مطلوب اطلاعات رنج می‌برند. در این صورت مداخله‌ی دولتی برای تقویت جریان اطلاعات و نیز طراحی و فراهم آوردن ضمانت اجرایی برای قراردادهای کار و زمینه‌سازی برای ارتقای نرخ اشتغال ضروری است.

احیای چنین شأنی برای دولت یادآور دوره‌ی سی‌ساله‌ی پس از جنگ دوم جهانی است که طی آن کشورهای غربی به دولت به مثابه نهادی اساساً مسئول نسبت به امور عمومی، اقتصادی و اجتماعی می‌نگریستند، و کشورهایی در آمریکای لاتین و شرق و جنوب شرق آسیا نیز به مدد تقلید از الگوی «فعال» و «مسئولیت‌پذیر» دولت در غرب، به درجاتی توانستند بر عقب‌ماندگی‌های توسعه‌ای خود فائق آیند (سیف، ۱۳۸۲: ۱۱۸). اقتصاد جهانی در آن دوران شاهد کثرت‌گرایی در مدل‌های حاکم بر اقتصادهای ملی بود و نهادهای مالی بین‌المللی اعم از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز وظیفه داشتند حامی و پشتیبان برنامه‌های توسعه‌گرایی باشند که در نقاط مختلف جهان به اجرا درمی‌آمدند (همان: ۲۳۹). به تعبیر

1 Costas Lapavistas

2 Deborah Johnston & Alfredo saad-filho

هاروی^۱ (۱۳۸۶: ۱۹ - ۲۱) دولت در آن دوره پذیرای ترکیبی با نهاد بازار بود که در سازش‌های طبقاتی، نقش‌آفرینی پرسش‌گرانه‌ی ظرفیت‌های دموکراتیک، برنامه‌ریزی‌های اقتصادی معطوف به تقسیم کار دولت و بازار، سیاست‌های کینزی در حوزه‌ی پولی و مالی، و سیاست‌گذاری‌های صنعتی دولت‌محور متجلی می‌شد. هاروی برای لیبرالیسم آن دولت خاصیت حک‌شدگی و تعهد اجتماعی قائل است؛ «لیبرالیسم درونی‌شده»^۲ ای که سرستیز با امر اجتماعی نداشت و با اتکا بر تقسیم کارهای توسعه‌ای تعریف‌شده رشد اقتصادی بالایی را نیز برای بسیاری از کشورهای مجری آن سیاست‌ها رقم زد. بر اساس روایت هاروی، دوران مبتنی بر دوگانه‌ی متعادل دولت - بازار نپایید و سرمایه‌داری به حکم منطق درونی خویش به بحران دچار شد. بحران انباشت سرمایه که از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ نمایان شده بود، به‌مرور نرخ بیکاری و رکود در جهان را افزایش داد، در حالی‌که دولت‌های مجری آن سیاست‌ها نیز ایده‌های کارآمدی برای جلوگیری از تشدید آن روندها نداشتند. سیاست‌های کینزی پیش‌تر به کمک غرب آمده بودند تا ملاط اجتماعی - اقتصادی خود را احیا کند، اما در بحران سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۷۰ کینز دیگری ظهور نکرد تا برای بحران مبتلا به نظام انباشت سرمایه نیز راه‌حل موافقی ارائه دهد. دولت‌های مسئولیت‌پذیر برای تداوم نقش‌آفرینی‌های عمومی و اجتماعی خود به منابع مالی پایداری نیاز داشتند، در حالی‌که در عمل درآمدهای آنان روندی نزولی داشت. در چنان شرایطی، بدیل کینزی حتی می‌توانست بر ابعاد بحران بیافزاید، زیرا آن دولت‌ها ابزاری برای تطبیق هزینه‌ها بر درآمدها نداشتند و به‌رغم روند نزولی درآمدها، هزینه‌های عمومی هم‌چنان افزایش می‌یافتند (هاروی، ۱۳۸۶: ۲۲). سرمایه‌داری ناگزیر از گذار به نظم تازه‌ای بود که با منطق عام انباشت سرمایه سازگار باشد؛ نظمی که نمی‌توانست به چارچوب اقتصادهای ملی محدود بماند (همان: ۳۰). اقتصاد نولیبرال طاقت مدارا و سازگاری با تنظیم‌گری‌های دولتی را نداشت و خواهان رهایی هرچه بیشتر از کنترل‌ها، قاعده‌گذاری‌ها و مقررات دولتی و اجتماعی بود. اقتصاد نولیبرال خود را از تقیدهای ملی می‌گسست و خواهان تجارت و سرمایه‌گذاری آزاد خارجی و البته باز گذاشتن درب‌های

1 david harvey

2 Embedded Liberalism

کشورها به روی سرمایه‌ی بین‌المللی بود. در اقتصاد نولیبرال هزینه‌های رفاهی و اجتماعی با سرشت و ماهیت دولت درآمیخته نبودند و از دولت انتظار می‌رفت که همواره در کار کمینه‌کردن آن هزینه‌ها باشد. به همین منوال، دولت مطلوب نظم نولیبرالی، مسئولیت‌پذیری را در هرچه کوچک‌تر و «برکنار» تر نگاه داشتن خود از ساحات اجتماعی و اقتصادی دیده و به برآوردن همان حداقل‌هایی بسنده می‌کرد که لیبرالیسم اقتصادی محض، و نه لیبرالیسم درونی‌شده، مجاز می‌شمرد. در نظم نولیبرال همیشه می‌بایست انتظار داشت که سرمایه‌داران در تلاش برای جلوگیری از قاعده‌گذاری‌های عمومی و دولتی در زمینه‌ی حداقل دستمزد و میزان انعطاف‌پذیری حقوقی و صنفی بازار کار باشند، و دولت نیز در تدارک کاستن از مالکیت خود بر دارایی‌ها و اموالی باشد که مالک خصوصی از آن‌ها استفاده‌ی بهتری می‌کند.

هاروی متذکر می‌شود که نولیبرالیسم از دهه‌ی ۱۹۷۰ در هیأت گام‌های کوچک و تجربیات نامنظمی ظهور کرد که تجمیع آن‌ها در قالب «اجماع واشنگتن» تا دهه‌ی ۱۹۹۰ به تأخیر افتاد (همان: ۲۴). به تعبیری می‌توان حد فاصل دهه‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ را دوره‌ی هویت‌یابی نولیبرالیسم دانست. سرمایه‌داری با بدیلی تازه روبرو شد که عناصر و مؤلفه‌های «اقتصاد سیاسی» را به شکلی متمایز در کنار یکدیگر جای می‌داد. در روایت هاروی «احیای قدرت طبقاتی» (همان: ۲۸) یکی از آرایه‌های کلیدی اقتصاد سیاسی نولیبرال است و تجلی این ادعا را می‌توان در روندی دید که اقتصاد آمریکا تجربه کرده است. اقتصاد سیاسی بین‌المللی نیز از استقرار نظم نولیبرال در غرب تأثیر پذیرفت. به تعبیر ونوگوپال^۱ (۲۰۱۵)، نولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰ ابتدا در هیأت یک مدل خاص سیاست‌گذارانه عرضه شد که خواهان وحدت جهان‌های اول، دوم و سوم در اتخاذ تدابیری مانند مقررات‌زدایی و امحای دولت رفاه بود، و سپس از حد مدل نیز فراتر رفته و به ایده‌ای تبدیل شد که توأمان حوزه‌های سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی و فضایی در کشورهای گوناگون را تحت تأثیر قرار می‌داد. نتایج این انتشار جهانی، در مدت کوتاهی در کشورهای جهان سوم پدیدار شد. با روی کار آمدن پل ولکر در صندوق ذخیره‌ی فدرال امریکا و افزایش نرخ‌های اسمی بهره بر بازپرداخت بدهی‌ها کشورهای جهان سوم دچار بحران بدهی شدند. سازمان‌های بین‌المللی در جایگاه حلال مسأله‌ی کشورهای بحران‌زده، طرح «تعدیل

ساختاری^۱ را ارائه کردند که شروط متعددی را برای برخورداری آن کشورها از صلاحیت دریافت وام‌های اضطراری مطرح می‌کرد. جزئیات طرح‌های تعدیل ساختاری از کشوری به کشور دیگر متفاوت بود، اما مضمون اصلی چیزی جز ابتدای نجات اقتصاد آن کشورها بر الزام‌های نولیبرال در زمینه‌ی تجارت آزاد و تعامل گشوده با سرمایه‌ی بین‌المللی نبود. کشورهای بحران‌زده با پذیرش آن شروط، حق احیای شأن سیاست‌گذار صنعتی و تجاری در میدان اقتصاد ملی را از خود سلب کرده و به چرخه‌ای می‌پیوستند که کارآمدی اقتصاد آن‌ها را بر حسب شاخصه‌های مورد قبول همان سازمان‌های بین‌المللی می‌سنجید (سیف، ۱۳۸۲: ۲۳۹). تعدیل ساختاری با این اوصاف، نه یک استراتژی توسعه‌ای، بلکه سیاستی دیکته‌شده بود که به بانک‌های وام‌دهنده دورنمایی مطمئن‌تر از بازستانی تسهیلات‌شان می‌داد. دولت‌هایی که پذیرای چنان سیاست‌هایی می‌شدند، هم‌چنان با ده‌ها عنوان از مسئولیت‌های اجتماعی و عمومی نیز روبرو بودند و با این‌حال، بازپرداخت تسهیلات دریافتی به مهم‌ترین اهرم فشار بر اقتصاد ملی آن‌ها تبدیل می‌شد. در چنان فضایی، مجال چندانی برای سیاست‌گذاری توسعه‌ای و صنعتی باقی نمی‌ماند (همان: ۱۱ - ۱۸).

موضع‌یابی تحلیلی و روش‌شناختی

تحلیل‌های متمرکز بر شرح فاجعه‌ی جهانی نولیبرالیسم ممکن است به این باور دامن بزنند که استخراج مضامینی عمومی از روند ظهور نولیبرالیسم، برای تشکیل جبهه‌ای از مقاومت‌های ملی و محلی در برابر یک روند عام جهانی کافی است. خاصه می‌توان بر ادعای هاروی تکیه کرد، مبنی بر این‌که نولیبرالیسم در سراسر جهان پروژه‌ای در خدمت احیا و تقویت طبقات فوقانی بوده و برای مبارزه با این روند طبقاتی به مقابله با هر روندی برخاست که می‌کوشد نقش‌آفرینی‌ها و مسئولیت‌پذیری‌های دولت در ترکیب‌های دولت-بازار و دولت-جامعه را به حداقل برساند. می‌توان مانند هنیه^۲ (۲۰۱۳: ۴۸) از برهان‌پردازی جزیی درباره‌ی اقتصاد سیاسی کشورهای تجربه‌کننده‌ی نولیبرالیسم چشم پوشیده و به جای آن، تفسیری از تضاد طبقاتی را مبنا قرار داد که امتداد زنجیره‌ی بین‌المللی سرمایه‌داری، امپریالیسم و نولیبرالیسم را در کشورهای

1 Structural adjustment

2 Adam Hanieh

گوناگون شناسایی می‌کند. هنیه (همان: ۸) برای احیای این رویکرد مارکسی به نفی آن دسته از رویکردهای تحلیلی می‌پردازد که به جای پرداختن به «روابط درونی» حاکم بر نسبت دولت و جامعه، به کاربرد مفاهیمی مانند «دولت اقتدارگرا» روی می‌آورند. هنیه (همان: ۴۷-۴۹) در تحلیل تجربه‌ی نولیبرالیسم در چهار کشور مصر، مراکش، تونس و اردن یادآور می‌شود که هیچ یک از این کشورها از درآمد نفتی عظیمی بهره‌مند نیستند، اقتصادی عمدتاً کشاورزی داشته‌اند و ویژگی صنایع کارخانه‌ای غالب در آن‌ها نیز خلق ارزش افزوده‌ی اندک بوده است. هنیه (همان: ۱۲۴) اما در توضیح این‌که چرا در کنار مؤلفه‌های ایجابی اقتصادی مانند اقتصاد کشاورزی و صنایع غیرمولد، به موضوع محرومیت این کشورها از رانت درآمد نفتی نیز اشاره می‌کند، به نوعی دور استدلالی دچار می‌شود؛ در کشورهای مورد مطالعه‌ی او نمی‌توان همه‌چیز را به مفهوم «دولت رانتیر» تقلیل داد، زیرا آپاراتوس دولت و خاندان‌های حاکم به شبکه‌ای گسترده از خانوارها و کسب‌وکارهایی متصل‌اند که در کنار یکدیگر گونه‌ای از «سرمایه‌داری» را پدید می‌آورند. بدین ترتیب هنیه به همان وعده‌ی ابتدایی خود بازمی‌گردد، مبنی بر این‌که قصد ورود به جزئیات تحلیلی را ندارد و خواهان ارائه‌ی شرحی است عام که تجربه‌ی کشورهای مورد مطالعه را با محوریت تضاد طبقاتی به یکدیگر پیوند می‌زند.

این مقاله اما این نکته را مغفول نمی‌گذارد که در نهایت با چنین موضع عام‌گرایانه‌ای، بسیاری از پروبلماتیک‌های ملی و محلی مغفول واقع می‌شوند. مدت‌ها پیش از آن‌که هاروی با هدف بازگشت به ظرفیت‌های تحلیل مارکسیستی درصدد تعریف نولیبرالیسم بر اساس احیای قدرت طبقاتی برآید، مارکس «شیوه‌ی تولید آسیایی» را به منظومه‌ی تحلیلی خویش اضافه کرد تا بر اهمیت توجه به ویژگی‌های زمینه‌ای و تاریخی کشورها صحنه بگذارد. شایان تأمل این‌که، اراده‌ی مارکس برای خروج از چارچوب تحلیلی عام‌گرایانه‌اش با نقدهای متنوعی از سوی کسانی روبرو شد که این برجسب‌گذاری را نیز نمودی از یک عام‌گرایی عاری از ارزش تحلیلی می‌دانستند. «جوامع آسیایی» مارکس در واقع واجد تنوعات و پیچیدگی‌های زیادی بودند که توجه به آن‌ها اصل این نام‌گذاری فراگیر را بی‌معنا می‌کرد (باتامور^۱ و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۵۶-۲۵۹).

پرهیز روش‌شناختی از داستان‌پردازی عام درباره‌ی نولیبرالیسم، این مقاله را وارد زنجیره‌ای متفاوت از استدلال‌پردازی می‌کند. با این حال باید علاوه بر احتراز از روایت‌پردازی یک‌دست‌کننده درباره‌ی نولیبرالیسم جهانی، از روایت‌هایی نیز بپرهیزیم که پیچیدگی‌های اقتصاد سیاسی ملی را به نفع برچسب‌های عام دیگری نادیده می‌گیرند. شرحی که کاتوزیان (۱۳۷۴: ۴۹ - ۷۵) از سیطره‌ی عنصر «استبداد» بر تاریخ ایران ارائه می‌کند، نمونه‌ای از این تقلیل‌گرایی ملی یا موردمحور است. کاتوزیان با این ادعا استدلال خود را آغاز می‌کند که ایده‌ی استبداد آسیایی مارکس به آشفتگی و عدم دقت دچار است. در ادامه اما با ارجاع به ایده‌ی «استبداد شرقی» ویتفوگل، عنصر «استبداد» به مرکز تحلیل او بازگشته و چنان معنای موسعی پیدا می‌کند که به‌تنهایی نسبت میان حکومت و جامعه را تبیین می‌کند؛ «تأکید ویتفوگل بر فراگیری قدرت دولت، ناخواسته توجه را از خصوصیت مهم‌تر آن منحرف کرده است؛ یعنی از ماهیت خودکامه‌ی این قدرت که بر کاربرد آن نه فقط در رأس، بلکه در همه‌ی سطوح هرم اجتماعی اثر گذارده است» (همان: ۶۳). کاریست الگوی کاتوزیان نیز به جای تقویت موضع علوم اجتماعی انتقادی، بیش از پیش از ظرفیت‌های آن برای توضیح منطق فقرافزایی و بی‌نوسازی در اقتصادهای ملی و محلی می‌کاهد.

چهار دریچه به پیچیدگی‌های اقتصاد سیاسی ایران

این مقاله برای گذار از انسداد ناشی از رجوع به دو رویکرد عام‌گرای جهانی و ملی، به سراغ چهار دریچه‌ی تحلیلی به اقتصاد سیاسی ایران می‌رود که ویژگی مشترک آنان پرهیز از اکتفا به برچسب‌گذاری‌های تام و تلاش برای ارائه‌ی تصویری چندوجهی از نسبت میان ساحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در ایران است.

کمال اظهاری

اظهاری را باید نماد خوانشی از سوسیالیسم دموکراتیک در ایران دانست که به جای نفی هر صورتی از گرایش بورژوایی، خواهان احیای ظرفیت‌های بورژوازی ملی و بازگشت به توسعه‌گرایی به عنوان مقدمه‌ای بر گذار به حکمرانی مطلوب است. او بدین ترتیب در تحلیل‌های خود از کلیشه‌های ارتدوکسی چپ فاصله می‌گیرد و با جسارت بیشتری به ترسیم ویژگی‌های

اقتصاد سياسي ايران مي‌پردازد. اطهاري (۱۳۹۷ الف) مواضع هاروي مبني بر تقارن قطعي قيمت‌گذاري آزاد و چارچوب سرمايه‌دارانه را نقد و ادعا مي‌کند که اين تقارن در اقتصاد سياسي ايران، نه سازوکاري در خدمت بسط فرماسيون‌هاي سرمايه‌دارانه، بلکه ابزاري در دست کانون‌هاي رانت‌جويي بوده است (اطهاري، ۱۳۹۸ الف). او با همين رويکرد، به جاي هدف‌گرفتن مضمون عام سرمايه‌داري، از برچسب «نوفئودال» براي اشاره به اقتصاد ايران استفاده کرده و خصوصيت کليدي آن را اتکا بر نظم تيول‌دارانه مي‌داند (اطهاري، ۱۳۹۷ ب). نتيجه‌ي مهم برآمده از اين استدلال آن است که برچسب نوليبراليسم نيز بي‌ربط با واقعيات اقتصاد سياسي ايران است و صرفاً به کار پنهان کردن و پوشاندن پويش‌هايي مي‌آيد که بر آن نظم تيول‌دارانه حاکم‌اند. اطهاري به خصوصيات بنيادين نوليبراليسم بازمي‌گردد و يادآور مي‌شود که در اقتصاد نوليبرال، علي‌رغم گذار به يک نظام انباشت جديد، هم‌چنان اين سرمايه‌داري، و نه رانت‌جويي زمخت جويي پول آسان است که بر الگوي تازه‌اي براي بهره‌مندی از نتايج کار مولد تکیه مي‌کند (اطهاري، ۱۳۹۷ پ). با اين رويکرد، آنچه در اقتصاد ايران جاري است، نه سرمايه و ارزش افزوده‌ي برآمده از چرخش‌هاي آن در ساحات توليد و توزيع و مصرف، بلکه رانت و رانت‌جويي است (اطهاري، ۱۳۹۴). تذکر ديگر اطهاري (۱۳۹۷ پ) اين است که انحصارات دولتي و شبه‌دولتي و هم‌چنين استثمار نيروي کار پيش از نوليبراليسم و سرمايه‌داري نيز وجود داشته است. اطهاري بر همين اساس براي توصيف آنچه در ايران مي‌گذرد، از احيای عنصر فئودالي سخن مي‌گويد که بوروکراسي را در خدمت توزيع امتيازاتي درمي‌آورد که تداوم بسياري از آن‌ها نه متکي بر وابستگي به جريان بين‌المللي سرمايه، بلکه در گرو انزواطلبي‌هاي سياسي و اجتماعي است (اطهاري، ۱۳۹۹). اطهاري (۱۳۹۷ پ) تحقق عنصر مازاد در اقتصاد نوفئودال ايران را حاصل فروش منابع طبيعي و توزيع اين مازاد در آن دسته از شرکت‌هاي دولتي و نيمه‌دولتي مي‌داند که ماييل يا قادر به ادامه‌ي حيات در فضايي عاري از انحصار نيستند. اطهاري (۱۳۹۸ ب) با همين درک از «تسخير دولت»^۱ خبر مي‌دهد و نمونه‌ي بارز آن را قدرت‌گيري روزافزون بورژوازي مستغلات مي‌داند که در پيوند با مافياي مستقر در نظام بانگي راه خود را از مسيرهاي متعارف خلق ارزش توليدي در کشور جدا مي‌کند. در دولت تسخيرشده

سهم عظیمی از «منابع عمومی» پیشاپیش به نفع پاره‌ای کانون‌های قدرت تخصیص‌پذیر است و هر گونه تلاش برای تحلیل منطق این تخصیص بر حسب الگوی متعارف سرمایه‌داری بی‌معناست (اطهاری، ۱۳۹۸ پ).

فرشاد مؤمنی

مؤمنی را می‌توان به گونه‌ای از نهادگرایی جامعه‌محور و انتقادی منتسب کرد که با توجه به تجربه‌ی زعامت دولت در دوران جنگ ایران و عراق، معارضه‌ای قدیمی با سیاست‌های تعدیل ساختاری و پیامدهای آن داشته است (مؤمنی، ۱۳۹۵: ۹) و در نتیجه دیدگاه‌های حامی نظم خودجوش بازار و کاهش هرچه بیشتر مداخله‌ی دولت را به چالش می‌گیرد (مؤمنی، ۱۳۹۶ الف: ۲۷). مؤمنی نیز هم‌چون اطهاری گرایشی آشکارا توسعه‌گرا دارد و از همین روست که در تحلیل‌های او کم‌تر می‌توان نشانی از کاربرد انتزاعی مفهوم نولیبرالیسم دید. او در عوض بر ارائه‌ی صورتبندی‌های ایجابی از همبسته‌ها و بایسته‌های توسعه و از جمله بر اولویت تحول در نظام تصمیم‌گیری بر نظام تخصیص منابع (مؤمنی، ۱۳۷۴: ۵) و اولویت بهبود کیفیت حکمرانی بر رهیافت‌های رادیکال (مؤمنی، ۱۳۹۴: ۱۱) تأکید می‌کند. مؤمنی از ضرورت ادغام توسعه‌ی اقتصادی در «توسعه‌ی ملی» سخن می‌گوید (مؤمنی، ۱۳۹۶ الف: ۵۹) و از این رو بازاندیشی و بازنگری در نسبت میان دولت‌ها و بخش‌های غیرمولد را لازم می‌داند. با این خوانش، بسیاری از فرصت‌های حیاتی رشد و توسعه‌ی نهادی کشور در نتیجه‌ی تقسیم کار نامبارکی از دست می‌روند که میان دولت و آن بخش‌های غیرمولد شکل می‌گیرد (مؤمنی، ۱۳۹۶ الف: ۴۷ - ۴۸). نتیجه‌ی این روند استدلالی بازگشت مؤمنی به همان ایده‌ی تسخیرشدگی دولت است که مؤمنی برنده‌ی اصلی آن را غیرمولدهایی می‌داند که از تداوم روندهایی در صحنه‌های سیاست و اقتصاد ارتزاق می‌کنند که منافع رانت‌خواران، سفته‌بازان و وابستگان سرمایه‌داری تجاری را بر منافع فرودستان و حاملان سرمایه‌ی مولد ترجیح می‌دهند (مؤمنی، ۱۳۹۷).

مهرداد وهابی

وهابی خوانشی از چپ مارکسیستی را نمایندگی می‌کند که در تحلیل جایگاه و کاربرد مفهوم نولیبرالیسم در ایران، به جای اصرار بر احیای تعارض کلاسیک میان سرمایه‌داری و پرولتاریا، به

مواضع بازاندیشانه‌ی چپ‌های توسعه‌گرا نزدیک می‌شود. او تمایزی بین نولیبرالیسم به مثابه‌ی سیاست اقتصادی و نولیبرالیسم به مثابه‌ی رژیم انباشت سرمایه‌ی ناپایدار و انتقالی در بطن بحران فوردیسم قائل (وهابی، ۱۳۹۹ ب) و یادآور می‌شود که در رژیم انباشت نولیبرالی، بورس عامل مهمی محسوب می‌شود. اما از نظر او در ایران و تهران با بازار سرمایه‌ای روبرو نیستیم که نقش شناخته‌ی بورس به عنوان اهرم قوی مالی در یک نظم نولیبرال را ایفا کند. وهابی از بورس فراتر می‌رود و کلان‌شهر تهران را نیز بدین واسطه زائده‌ای می‌بیند که نه در نتیجه‌ی گسترش سرمایه‌داری نولیبرال، بلکه به میانجی تکثیر موجودیت‌هایی دولتی و شبه‌دولتی به شکل امروز درآمده است. از نظر وهابی با معیار قرار دادن «اجماع واشنگتن» هم نمی‌توان به سادگی از تحقق نولیبرالیسم در ایران سخن گفت. هیچ‌یک از آن عناوین ده‌گانه‌ی فرمان‌های برآمده از اجماع واشنگتن در ایران نه با جدیت به اجرا درآمده‌اند و نه متولی راسخی در پی فراهم‌آوری زمینه‌های اجرای آن‌ها بوده است. نتیجه این‌که، اقسامی از تظاهر به اجرای برخی از محورهای اجماع واشنگتن را در ایران می‌توان دید، اما در عمل بی‌دقتی است که ایران را از مجریان جدی آن سیاست‌ها بدانیم. این رویکرد نه تنها وهابی را از توجه به نقش خصوصی‌سازی‌ها باز نمی‌دارد، بلکه به کمک او می‌آید تا به همان ایده‌ی نقش‌آفرینی موجودیت‌هایی بازگردد که جامه‌ی خصوصی به تن می‌کنند، در حالی که در واقع به شبکه‌هایی فرادولتی و وابسته به دولت متصل‌اند. پی گرفتن این زنجیره‌ی استدلالی وهابی را نیز به کاربرد مفهوم «رانت‌جویی» رهنمون می‌کند؛ مهم‌ترین منبع یا پایه‌ی اقتصاد سیاسی ایران درآمدهای نفتی است و تداوم کاربرد این درآمدها به مثابه سرچشمه‌ی اصلی گردش سرمایه خود شاهد دیگری است بر این‌که نباید به اقتصاد سیاسی ایران نسبت نولیبرالی داد (وهابی و مهاجر، ۱۳۹۸). علاوه بر این، وهابی گونه‌ای از مرکانتیلیسم و حمایت‌گرایی نسبت به اقتصاد ملی را نیز در آمیزه‌ی اقتصاد سیاسی ایران مهم می‌داند. مهم‌ترین کارکرد این مرکانتیلیسم خام‌طبعانه اصرار بر انزوایی و مقاومت در برابر بازارهای آزاد و جهانی سازی است.^۱ وهابی هم‌چنین به پوپولیسم اشاره می‌کند که بیش از آن‌که

۱ وهابی البته یادآور می‌شود که این مقاومت در برابر ورود و خروج سرمایه را حتی در شیلی دوران پینوشه نیز می‌توان دید؛ امری که حکایت از آن دارد که حتی مصادیق بارزتر پیروی از نولیبرالیسم را نیز باید با تکیه بر همین تفاوت‌های ملی و محلی تحلیل و با یکدیگر مقایسه کرد.

بتوان آن را در پرتو نولیبرالیسم تحلیل کرد، حاصل روی‌آوری کشورهای مختلف، از جمله کشورهای آمریکای لاتین، به دستورکارهایی متفاوت با نمونه‌ی معیار نولیبرالی است (وهابی و مهاجر، ۱۳۹۸). مقابله‌ی بی‌تنازل با تورم ویژگی دیگر اقتصاد نولیبرالی است که نه‌تنها در ایران به هیچ‌گرفته می‌شود، بلکه یکی از ویژگی‌های همیشگی اقتصاد ایران را باید تورم مزمنی دانست که به اشکال گوناگون با منافع موجودیت‌های دولت‌ساخته و فرادولتی هم‌خوانی داشته است. به زعم وهابی (۱۳۹۸؛ ۱۳۹۹ الف) جریان گردش پول در ایران را با این اوصاف، نه با رویکرد نوکلاسیک یا نولیبرال، بلکه باید بر حسب کنش‌ها و میان‌کنش‌های «قوه‌ی قهریه»^۱ای تفسیر کرد که کارکرد «تخصیص» را در زنجیره‌ی طولانی توزیع منافع انحصاری ایفا می‌کند. بنابراین موضوع تخصیص درآمدها را نه به «نقدینگی»، بلکه باید به الگوی مدیریت درآمدهای نفتی مربوط دانست؛ مدیریتی که امتداد آن را می‌توان تا صادرات غیرنفتی وابسته به آن تورم مزمن و فرارهای سرمایه‌ای برآمده از درآمدهای نفتی پی گرفت. از همین روزن است که مفهوم «غارث»^۲ نیز به دستگاه نظری وهابی راه و در آن جایگاهی محوری می‌یابد؛ آن قوه‌ی قهریه به «شیوه‌های مراوده»^۲ای انسجام و استحکام می‌بخشد که به منتفعان متعدد غارث منابع عمومی امکان همزیستی می‌دهند.

محمد مالجو و پرویز صداقت

رویکرد مالجو و صداقت هم‌خاستگاهی مارکسیستی دارد، اما آنان مانند وهابی به نفی اساسی کاربردپذیری مفهوم نولیبرالیسم علاقه نشان نمی‌دهند. در عوض آنان به سرشت دوگانه‌ی قدرت در ایران استناد و تأکید می‌کنند که مهم‌ترین اولویت نظری در این مورد، پرهیز از تقلیل‌گرایی است (صداقت، ۱۳۹۸؛ مالجو، ۱۳۹۸). مالجو (۱۳۹۸) میان مناسبات بینابلقاتی و مناسبات درون‌طبقاتی (در طبقه‌ی مسلط) تمایز قائل می‌شود تا بتواند توأمان از ساحاتی سخن بگوید که در آن‌ها مصادیق تأثیرگذاری نولیبرالیسم را می‌توان دید، و در عین حال به حوزه‌هایی نیز اشاره کند که سخن گفتن از تأثیرگذاری چشمگیر نولیبرالیسم در آن‌ها دشوار است. مالجو در این حوزه‌ها مناقشات حل‌ناشده و درازدانی را کشف می‌کند که عملاً طبقه‌ی مسلط را به رکود در

1 appropriation

2 Transaction moods

پی‌گیری تولید سرمایه‌دارانه واداشته‌اند. غلبه‌ی بخش‌های سوداگر بر بخش‌های مولد در قلمرو تولید ارزش؛ غلبه‌ی سرمایه‌ی تجاری بر تولید داخلی در قلمرو تحقق ارزش؛ و غلبه‌ی سرمایه‌برداری بر سرمایه‌گذاری در قلمرو انباشت سرمایه، عناوین کلیدی مورد استفاده‌ی مالجو برای اشاره به آن مناقشات هستند. این تقسیم‌بندی به مالجو اجازه می‌دهد به تکرری از بحران‌ها در قلمروهای تولید و تحقق ارزش اشاره کند که نمی‌توان بدون تحلیل آن‌ها به ارزیابی میزان تحقق نولیبرالیسم در ایران پرداخت. کمبود انباشت سرمایه؛ کیفیت نازل محصولات؛ گونه‌ی نامناسب حمایت از محصولات داخلی؛ ضعف تولید محصولات های‌تک؛ ضعف کمیت تولید؛ ضعف نسبی تولیدکنندگان داخلی در تبلیغات و نیازسنجی؛ نرخ بالای بازدهی سرمایه‌داری واردات‌محور تجاری؛ فضای نامساعد کسب‌وکار که سرمایه‌ی بزرگ‌مقیاس خصوصی را حذف و طرد می‌کند؛ و البته چشم‌انداز پیش‌بینی‌ناپذیر و تنش‌آلود سیاسی از مهم‌ترین آن بحران‌ها هستند. علاوه بر مشکلات سه قلمرو تولید، تحقق و انباشت، مالجو به مواردی مانند عدم حاکمیت قانون؛ ضعف حکمرانی؛ کژکارکردی بازار سرمایه و نظام بانکی در حوزه‌ی تأمین مالی تولید؛ پیچیدگی‌های مسأله‌ساز حوزه‌ی قوانین صادرات و واردات؛ مخاطره‌ی بالای سرمایه‌گذاری؛ پیچیدگی‌های حقوقی حوزه‌ی جذب سرمایه و اعطای جواز فعالیت‌های تولیدی؛ و ناکارآمدی تام نظام مالیات‌ستانی هم اشاره و تأکید می‌کند که چنین مسائلی را نمی‌توان به اجرای سیاست‌های نولیبرال در ایران نسبت داده و یا حتی نولیبرالیسم را به سادگی در زمره‌ی زمینه‌هایی قرار داد که به تعمیق و تشدید این مشکلات و مسائل کمک می‌کنند. مالجو (۱۳۹۵): ۹۰ و ۹۱) البته برای اشاره به تمایز شکل‌گرفته میان دو گونه‌ی متفاوت از بورژوازی در ایران، از تعبیر شکست پروژه‌ی نولیبرالی استفاده می‌کند. او در این مورد به ساختار سیاسی شکل‌گرفته حول مقوله‌ی «اعتدال سیاسی» اشاره و تأیید می‌کند که در این ساختار امکان تقویت گونه‌ای از بورژوازی وجود دارد، اما به ازای برداشتن هر گامی در این جهت، طبقه‌ی کارگر بیش از پیش تضعیف خواهد شد. مالجو با این استدلال موضع خود را متمایز از تحلیل گرانی مانند اطهاری و مؤمنی نگاه می‌دارد و در عین حال تأیید می‌کند که بورژوازی ملی مورد حمایت آنان به چنان تعارض منافع حادی با طبقه‌ی کارگر دچار نیست و در نتیجه می‌تواند موجد گامی رو به جلو برای خروج از وضعیتی باشد که طبقه‌ی کارگر را به بازنده‌ترین شرایط تاریخی خویش رسانده

است. از تجلیات مهم این بازندگی را می‌توان در شوک‌های تورمی شدیدی یافت که مالجو (۱۳۹۹) آن‌ها را در خدمت سلب مالکیت مضاعف از نیروی کار در ایران می‌داند. استدلال اصلی در این مورد متوجه این واقعیت است که در اقتصادی که روندی نزولی را از جهت توان تولیدی تجربه می‌کند، بی‌شک خلق نقدینگی به شکل‌گیری امواج تورمی سهمگینی می‌انجامد که منابع و مواهب را بیش از پیش به نفع طبقات فرادست بازتوزیع کرده و بدین‌منوال به سلب مالکیت از نیروهای کار دامن می‌زنند (مالجو، ۱۳۹۹: ۲۱).

اقتصاد سیاسی دولت و روابط کار شرکتی

احمد سیف (۱۳۸۶) درسنامه‌ی خود درباره‌ی چپستی اقتصاد سیاسی را با این مقدمه آغاز می‌کند که نمی‌توان بدون توجه به کیفیت دولت، به موضوعاتی مانند سیطره‌ی بازار و خصوصی‌سازی پرداخت. او خاصه به انتقاد از حامیان ایده‌ی خصوصی‌سازی رادیکال می‌پردازد و هشدار می‌دهد که اقتصاد سیاسی ایران را باید در پرتو رویکردی جامع‌نگر مطالعه کرد که هیچ‌یک از اجزا را به عاملی مطلق و مستقل از دیگر اجزا تبدیل نمی‌کند. سیف خصومت‌ورزی انتزاعی نسبت به سرمایه‌داری بدون توجه به مختصات ملی و محلی آن را نیز بازتابی از همان عدم دقتی می‌داند که موجب یکسویه‌نگری نسبت به روند تحول در ساحات اجتماعی و اقتصادی می‌شود. سیف حامی درکی از اقتصاد سیاسی است که به جای اکتفا به نظرگاه مشخصی در حوزه‌ی اقتصاد، رویکردی «موردمحور» پیشه کرده و می‌کوشد ترکیبی از عوامل و مؤلفه‌ها را گزارش کند که در کنار یکدیگر نظم موجود را آفریده و تداوم می‌بخشند. این تعبیر از اقتصاد سیاسی با رویکردی از سیاست هم‌خوانی دارد که مهم‌ترین وجه مشترک اقتصاد و سیاست را «توزیع منابع» می‌داند. با این رویکرد، سیاست را نباید به ساختارهای رسمی مبتنی بر «اقتدار» تقلیل داد، بلکه باید دولت را یکی از بازیگران جدی و کلیدی صحنه‌های توزیع و تخصیص منابع دانست (کورپوراسو و لوین، ۱۳۸۷: ۳۲ و ۳۳). لفتویچ (در پین، ۱۳۹۷: ۳۲۰ - ۳۲۱) هم بر همین درک از سیاست تأکید می‌ورزد و یادآور می‌شود که برخورداری گروه‌های سیاسی از قدرت بیشتر به آن‌ها اجازه می‌دهد که برای خود انحصار نهادی ایجاد و در روندهای معمول توزیع منابع نیز مداخله کنند. تفکیک ساده‌انگارانه‌ی ساحت‌های دولت، جامعه و اقتصاد

از تشریح پیچیدگی‌های حاکم بر این انحصارهای توزیعی و تخصیصی باز می‌ماند. لفتویچ از جمله به کارهای اوانز و میگدال اشاره می‌کند که توانسته‌اند با پویا-انگاری دولت‌ها و جوامع، تصویر دقیق‌تری را از روند تبدیل دولت‌ها به موجودیت‌های متنوعی مانند «توسعه‌گرا» و «چپاول‌گر» در اختیار ما بگذارند. چنین معنای منعطفی از اقتصاد سیاسی تداعی‌گر درک بینارشته‌ای کراتکه و آندرهیل (در استابز و آندرهیل، ۲۰۰۶: ۲۶-۲۷) است که بر اساس آن تأکید می‌کنند که معنای متأخر اقتصاد سیاسی را نباید به تلاش اقتصاددانان هترودوکس برای احیای عناصر نهادی و اجتماعی در تحلیل اقتصادی محدود کرد، بلکه باید آن را اساساً حوزه‌ای بینارشته‌ای دانست که قرار گرفتن در حیطه‌ی خاکستری اقتصاد و سیاست به آن اجازه می‌دهد که عناصر تحلیلی متنوعی را وارد میدان نظریه‌پردازی کند.

می‌توان تجلی رویکرد بینارشته‌ای را به‌وضوح در چهار دریچه‌ی پیش‌گفته به اقتصاد سیاسی ایران دید. اشاره‌ی اطهاری به تیولداری، نوفودالیسم بوروکراسی‌محور، انزوایلی و انحصار دولتی و شبه‌دولتی و تسخیر دولت؛ اشاره‌ی مؤمنی به انفعال در نظام تصمیم‌گیری‌های کلیدی، حاکمیت‌زدایی، تسخیر دولت به دست نیروهای غیرمولد و تاراج فرصت‌های سرمایه‌گذاری و استحصال ثروت از بخش‌های مولد؛ اشاره‌ی وهابی به مرکانتیلیسم رانت‌محور، غلبه‌ی پوپولیسم، اقتصاد تورمی و تخصیص غارت‌محور منابع؛ و اشاره‌ی مالجو و صداقت به غلبه‌ی سرمایه‌ی سوداگر، تضعیف تولید سرمایه‌دارانه، گسترش سرمایه‌برداری، سلب مالکیت تورمی از نیروهای کار و تقویت واردات‌محوری تجاری، مصادیقی از تلاش این پژوهش‌گران برای ترسیم دقیق‌تر ابعاد اقتصاد سیاسی ایران است. این تلاش پژوهش‌گران انتقادی از تطابق معقولی هم با واقعیات اقتصاد سیاسی ایران برخوردار است.

تعارض‌های نظری-عملی

بسیاری از اسناد، برنامه‌ها، قوانین و حتی عملکردهای دولتی خصوصیتی دارند که به دشواری می‌توان آن‌ها را هم‌راستا با ایده‌های نولیبرال و بازار آزادی دانست. از نظر حامیان اقتصاد بازار آزاد، حداقل دستمزد از معضلاتی است که اقتصاد ایران را از انعطاف در بازار کار باز داشته و ظرفیت‌های اشتغال‌زایی آن را کاهش داده است (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵). حضور دولت در میدان بازار کار نیز همواره با مخالفت پیروان رویکرد بازار آزادی مواجه بوده است (فریدمن، ۱۳۸۰: ۲۲۱؛

غنی‌نژاد، ۱۳۹۶). کارفرمایان ایرانی هم از این جهت که محدودیت‌های زیادی در تنظیم رابطه‌ی شغلی با کارگران خود دارند، از حمایت هواداران بازار آزاد برخوردارند (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۱۲۵). بازار آزادی‌ها برای اثبات ادعای خود به شواهد گوناگونی استناد کرده‌اند. توانایی کارفرما برای اخراج کارگر به واسطه‌ی الزامات شکلی به شدت محدود شده است؛ هزینه‌های مستقیم اخراج بسیار بالا است؛ و اخراج بر حسب مؤلفه‌هایی مانند نحوه‌ی تعریف اخراج موجه و ناموجه در طول مدت دوره‌ی آزمایشی، حوزه‌ی اختیارات دادگاه و غیره بسیار دشوار است (متوسلی و قاسمی، ۱۳۸۴). بازار آزادی‌ها همچنین به طرح‌های دولت‌محوری مانند خوداشتغالی، ایجاد بنگاه‌های زودبازده، طرح ضربتی اشتغال، ارائه‌ی تسهیلات و بودجه برای اشتغال، و حمایت از صنایع داخلی حمله کرده‌اند (غنی‌نژاد، ۱۳۹۶).

سویه‌ی دیگر واقعیت را نیز البته نباید از نظر دور داشت. بازار آزادی‌ها در حالی نسبت به عملکردهای اقتصادی دولت و بخش عمومی معترض‌اند که محورهای اصلی تمام برنامه‌ها و اسناد بالادستی طی این سال‌ها تأکید بر سیاست‌هایی مانند کوچک‌سازی دولت و خصوصی‌سازی بوده است. ترکیب این دو سویه‌ی متضاد نظری و عملی کار تحلیل اقتصاد سیاسی ایران را دشوارتر کرده است. کوچک‌سازی دولت از مضامین مورد علاقه‌ی بازار آزادی‌هاست، زیرا از نظر آنان دولت با مخارج و هزینه‌های بالای خود از موانع توسعه و عامل چالش‌های بزرگ اقتصادی است و چنین دولتی مدام با بالا رفتن تعداد کارکنان خود (به‌ویژه در دوره‌های رونق درآمدهای نفتی) روبرو بوده است (نیلی، ۱۳۹۵). پاره‌ای از برآوردها حاکی از آن بوده که می‌توان بدون ذره‌ای کاهش کیفی در خدمات دولت، ۲۵ درصد از کارکنان دولت را تعدیل کرد (جبل‌عاملی، ۱۳۹۶). بازار آزادی‌ها همچنین به اصلاح ترکیب نیروی انسانی، به‌ویژه از لحاظ انجام بهینه‌ی وظایف دولت توجه کرده‌اند. تقسیم‌بندی‌هایی مانند تحصیل‌کرده، متخصص، اصلی و حاکمیتی نیز لحاظ و در چارچوب کلی اصلاح ساختار و تشکیلات اداری تعریف شده است. از مجموع این توصیفات می‌توان نتیجه گرفت که حاملان رویکرد بازار آزادی با یک تناقض عمده روبرو بوده‌اند؛ به لطف سیاست‌های متمایل به تعدیل ساختاری و خاصه ایده‌ی کوچک‌سازی دولت، بحث اصلاح ساختاری اداری دولت در جهت افزایش

بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها همواره در دستور کار تمام دولت‌ها بوده، اما شواهد و آمار از تحقق چنان اهدافی خبر نمی‌دهند.

اجرای سیاست‌های تعدیل و روند فزاینده‌ی تصدی‌گری‌های دولت

سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در سال ۱۳۸۳ در گزارشی به مطالعه‌ی اندازه‌ی دولت بر اساس «نسبت هزینه‌های دولتی به تولید ناخالص ملی» پرداخت. در جدول زیر که در گزارش آمده (جدول ۱) تغییر اندازه دولت بر اساس شاخص نسبت هزینه‌های دولتی به تولید ناخالص ملی آمده است.

جدول ۱- اندازه دولت در ایران بر اساس شاخص نسبت هزینه‌های دولتی به تولید ناخالص ملی

سال	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷	۱۳۷۸	۱۳۷۹	۱۳۸۰
درصد	۳۸,۵	۴۱,۴	۳۶	۳۶,۸	۴۱,۳	۴۴,۹	۵۸,۲	۵۴	۵۳,۱	۵۸,۲	۶۸	۷۰,۳	۶۴,۳	۶۹,۷	۷۰,۴

نکته‌ی مهم در جدول ۱ این است که با اجرای سیاست‌های موسوم به تعدیل ساختاری بعد از جنگ، حجم دولت نه تنها کاهش نیافته، بلکه رو به افزایش نیز نهاده است. این شاخص در تمام سال‌های بعد از ۱۳۸۰ نیز بالای ۷۰ درصد بوده است. تحلیلی انتقادی از اقتصاد سیاسی ایران لابد باید قادر باشد چنین پیامدی را که به‌رغم اجرای سیاست‌های تعدیل حاصل شده، به خوبی تبیین کند. شاخص دیگر «نسبت بودجه‌ی جاری به بودجه‌ی عمومی دولت» است که روند رو به افزایشی را نشان می‌دهد. چنان‌که در جدول ۲ (که در همان گزارش سال ۱۳۸۳ آمده) قابل مشاهده است، این شاخص در برخی سال‌ها به بالای ۶۰ درصد نیز رسیده است.

جدول ۲. نسبت بودجه جاری به بودجه عمومی دولت در ایران

سال	۱۳۷۲	۱۳۷۳	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷	۱۳۷۸	۱۳۷۹	۱۳۸۰	۱۳۸۱	۱۳۸۲
نسبت بودجه جاری به عمومی	۰,۵۵	۰,۵۹	۰,۵۸	۰,۵۴	۰,۵۶	۰,۶۱	۰,۶۰	۰,۶۶	۰,۶۴	۰,۵۷	۰,۶۵

شایان ذکر این‌که، شاخص مزبور طی سال‌های بعد از ۱۳۸۵ به بالای ۷۰ درصد و از سال ۱۳۹۳ به بعد به بالای ۸۰ درصد رسیده است (مشرق‌نیوز، ۱۳۹۹).

افزایش مداخله‌های دولت در اقتصاد را باید از منظر تمایز مداخله‌های حاکمیتی و تصدی‌گرانه تحلیل کرد. تا سال پایانی جنگ از کل مداخله‌های دولت در اقتصاد، بیش از ۴۵ درصد از مداخله‌ها حاکمیتی بوده است. با این‌حال، شواهد حاکی از آن است که طی نزدیک به سی سال گذشته دولت از انجام مسئولیت‌های حاکمیتی طفره رفته و بر ابعاد مداخله‌های تصدی‌گرانه‌ی خود افزوده است. بنابراین حامیان بازار آزاد از این جهت نیز با چالش و پرسشی جدی روبرو هستند. در ده سال گذشته سهم امور حاکمیتی در کل مداخله‌های دولت در اقتصاد همواره بین یک سوم تا یک چهارم مداخله‌های تصدی‌گرانه‌ی دولت بوده است. مؤمنی (۱۳۹۶) (ب) متذکر می‌شود که امور حاکمیتی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تحقق اهداف توسعه‌ای کشور هستند و در نتیجه نسبت کاهنده‌ی مداخلات حاکمیتی به مداخلات تصدی‌گرانه را باید شاهدی بر تضعیف چشم‌اندازهای توسعه در ایران دانست.

پیشینه‌ی استخدام دولتی و مورد شرکتی‌ها

سابقه‌ی بوروکراسی دولتی در ایران به پس از جنگ جهانی اول بازمی‌گردد. در عصر قاجار شبکه‌ی متمرکز و گسترده‌ی بوروکراتیک وجود نداشت. با پایان جنگ جهانی اول و افزایش و ثبات درآمد نفت و دریافت تمامی درآمد نفتی توسط دولت و سپس آغاز سلطنت پهلوی، اقتصاد ایران به تدریج رو به ثبات گذاشت و نقش دولت در اداره‌ی جامعه و اقتصاد اهمیت بیشتری پیدا کرد. همچنین پهلوی با رویکرد تجدد یا توسعه‌ی آمرانه خود نیازمند نظام اداری دولتی بود (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۸۷ و ۱۵۴-۱۵۵). با این اوصاف، روند ابتدایی توسعه در ایران هم‌چون تمام نقاط جهان روندی «دولت‌محور» بود. کارکنان دولت نیز به واسطه‌ی خدمت‌رسانی به مهم‌ترین بازیگر میدان توسعه در کشور، جایگاه امنی به لحاظ شغلی داشتند و با قرار گرفتن در شبکه‌ی وابستگان دولت می‌توانستند به شکلی بی‌واسطه‌تر از درآمدهای دولتی بهره‌مند شوند. به عبارت دیگر کارمندان دولت به نسبت سایر اقشار اجتماعی چندان در موقعیت استثمارشدگی قرار نداشتند. به عنوان نمونه در سال ۱۳۵۳ حداقل حقوق کارکنان دولت بیش از دو برابر حداقل حقوق کارگران تعیین شده بود (خبرآنلاین، ۱۳۹۱؛ الف‌نیوز، ۱۳۹۳). پس از جنگ

جهانی اول و به‌ویژه با روی کار آمدن پهلوی نقش دولت در اقتصاد بیشتر شد. در مقایسه با دوره‌ی قاجار، دولت جدید هم در پی اعمال قدرت برای انجام تغییرات اجتماعی و اقتصادی بود و هم ثروت بیشتری داشت که به طور عمده ثمره‌ی انحصار درآمد نفت بود (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۵۲). بودن در دولت مترادف با خوشبختی و قرار نگرفتن در آن به معنای افزایش احتمال فقر و تهیدستی بود.^۱

انقلاب ۵۷ در حالی رخ داد که تعداد کارمندان دولت در سال ۱۳۵۷ حدود ۸۷۲ هزار نفر^۲ و سهم اشتغال در دولت ۱۹ درصد بود (سرمایه، ۱۳۸۶؛ پایگاه آمار ایران). پس از انقلاب شاهد غلبه‌ی دیدگاه‌ها و جریان‌هایی بر مدیریت اجرایی کشور بودیم که از حمایت از مستضعفان و تأمین عدالت اجتماعی و اجرای برنامه‌هایی چون توزیع اراضی، مصادره دارایی خاندان پهلوی و نزدیکانش، مصادره شرکت‌هایی که میزان دیون آن‌ها بیش از نصف دارایی‌هایشان بود، ملی کردن بانک‌ها و صنایع بزرگ، و ملی کردن بازرگانی خارجی دم می‌زدند (روزخوش، ۱۳۹۶: ۶۵ و ۴۰۶). افزایش تعداد کارکنان دولت و گسترش دستگاه‌های دولتی نتیجه‌ی گریزناپذیر استقرار انقلابی بود که نظام پیشین را به دست‌اندازی به منابع و مواهب عمومی متهم می‌کرد. بسیاری از دستگاه‌های غیردولتی مصادره و دولتی شدند؛ شرایط انقلابی و جنگی به تأسیس نهادهایی بی‌سابقه انجامید؛ رشته‌های شغلی جدیدی مانند مربی امور تربیتی و مسئول گزینش ابداع شدند؛ و به دفعات استخدام‌های انبوه در بخش‌های عمومی و دولتی رخ داد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به استخدام ۱۰۰ هزار نفر بر اساس ماده‌ی ۱۵۰ الحاقی به قانون استخدام کشوری^۳ اشاره کرد (سازمان امور اداری و استخدامی کشور، ۱۳۶۸).

رخداد بحران نفتی ۱۳۶۴ موجب شد که نخستین زمزمه‌ها درباره‌ی محدودیت منابع در دسترس دولت برای پاسخ‌گویی به چنان حجمی از اشتغال در بخش‌های عمومی و دولتی به گوش برسد. در نتیجه تلاش‌هایی برای کاستن از استخدام رسمی و واگذاری اجرای کارها به

۱ البته باید به اعتراض‌ها و اعتصاب‌های معلمان و کارگران صنعت نفت در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی در ایران اشاره کرد.

۲ فقط شامل کارمندان رسمی و غیررسمی وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی

۳ این ماده قانونی قبل از انقلاب و در دی ماه ۱۳۵۷ تصویب شده بود و بعد از انقلاب برای تبدیل نیروهای پیمانی به رسمی از آن استفاده شد. در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۲۷ شورای انقلاب آیین‌نامه‌ی اجرایی ماده‌ی ۱۵۰ الحاقی به قانون استخدام کشوری را تصویب می‌کند.

مردم و همچنین تأسیس مدارس غیرانتفاعی و بیمارستان‌های خصوصی در دستور کار قرار گرفت.^۱ با این حال از سال ۱۳۶۸ به بعد بود که ایده‌هایی همچون «کاستن از تعداد کارمندان دولت»، «محدودیت نقش‌آفرینی دولت» و «واگذاری امور به بخش غیردولتی» و «خرید خدمات از بخش غیردولتی» (با تأکید بر امور خدماتی و پشتیبانی در آغاز و سپس سایر عرصه‌ها)، «کاستن از مالکیت دولتی» (ایفای وظایف حاکمیتی و کاهش امور تصدی‌گری)، «مقررات‌زدایی و تقویت بخش غیردولتی» با صراحت بیشتری به متن اسناد و برنامه‌های بالادستی راه یافت.^۲ نتیجه‌ی طرح فزاینده‌ی این ایده‌ها ظاهر شدن شکافی میان نیروهای کار دولت بود که حقوق مکفی و امنیت شغلی را برای پاره‌ای از نیروهای کار در خدمت دولت تضمین و سایر نیروهای کار را با شروط و قیود گوناگون از برخورداری از مزایای مشابه محروم می‌کرد.

یکی از شاخص‌هایی که در گزارش سال ۱۳۸۳ سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی به آن اشاره شده، سهم کارکنان بخش عمومی نسبت به کل شاغلان کشور است. مطابق داده‌های این گزارش این نسبت از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۰، ۴ برابر شده است. با این حال این روند از سال ۱۳۸۰ (یعنی سال‌های بعد از اجرای سیاست‌های موسوم به تعدیل ساختاری) برعکس شد. همانطور که در جدول ۳ آمده است از سال ۱۳۸۰ تا سال ۱۳۹۷، سهم مزد و حقوق‌بگیران بخش عمومی از تعداد کل شاغلان رو به کاهش بوده است.

جدول ۳ - درصد کارکنان بخش عمومی از کل شاغلان

۱۳۸۰	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۱	۱۳۹۲	۱۳۹۳	۱۳۹۴	۱۳۹۵	۱۳۹۶	۱۳۹۷
%۲۱٫۸	%۱۸٫۵	%۱۷٫۴	%۱۶٫۹	%۱۶٫۹	%۱۶٫۹	%۱۶٫۷	%۱۶٫۵	%۱۶	%۱۵٫۵

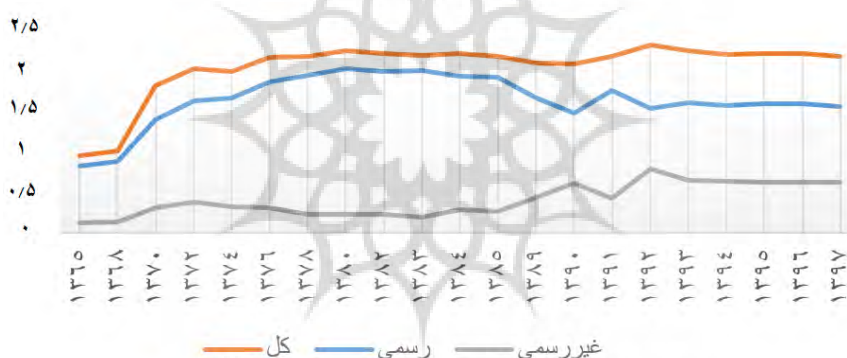
در سال ۱۳۹۹ حدود ۱۴٫۵ درصد از کل شاغلان کشور (۳٫۵ میلیون نفر از ۲۴٫۲ میلیون نفر) در بخش عمومی مشغول به کار بوده‌اند. از این میان ۲٫۴ میلیون نفر کارمند دولت محسوب

۱ دستورالعمل هماهنگی در استفاده از خدمات نیروی انسانی مورد نیاز دستگاه دولتی به صورت خرید خدمت، مصوب ۱۳۶۲؛ قوانین بودجه سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۷؛ افزودن سه تبصره به ماده ۷۴ قانون استخدام کشوری در سال ۱۳۶۵

۲ برنامه‌های اول و دوم توسعه، قوانین بودجه سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۳، و سیاست‌های موسوم به تعدیل ساختاری (ن.ک. مؤمنی، ۱۳۹۶: ۹۰؛ مؤمنی، ۱۳۹۵: ۲۲۵-۲۴۰)

می‌شوند که به دو دسته‌ی رسمی و غیررسمی تقسیم می‌شوند. کارمندان رسمی مشمول قانون مدیریت خدمات کشوری که جایگزین قانون استخدامی کشور شد، از بالاترین سطح امنیت شغلی برخوردارند. این در حالی است که ۳۰ درصد از کل شاغلان کشور فاقد هرگونه بیمه، قرارداد و سایر هویت‌ها و حمایت‌های قانونی هستند (معاونت رفاه وزارت کار، ۱۳۹۹).

همچنین نسبت کارکنان غیررسمی به رسمی در بخش دولتی به طور کلی رو به افزایش بوده و از ۱۳ درصد در سال ۱۳۶۵ به ۴۰ درصد در سال ۱۳۹۳ افزایش پیدا کرده است. نکته‌ی دیگر قابل توجه در نمودار این است که گویی از سال ۱۳۹۲ به بعد تلاش شده نسبت‌ها و اعداد ثابتی در استخدام‌های بخش دولتی حفظ شود. به این ترتیب که تعداد کل کارمندان دولت با شیب کمی رو به کاهش بوده و نسبت کارمندان غیررسمی به کل کارمندان تقریباً ثابت باقی مانده است.



نمودار ۱ - تعداد کارکنان دولت به تفکیک رسمی و غیررسمی (میلیون نفر)

از مهمترین مسائل در مورد نیروهای کار شرکتی این است که حتی آمار رسمی از تعداد این نیروها منتشر نمی‌شود. در گزارش‌های مرکز آمار ایران به ارائه‌ی اطلاعاتی درباره‌ی کارمندان غیررسمی دولت (پیمانی، قراردادی، خرید خدمت) اکتفا شده که شرکتی‌ها را در بر نمی‌گیرد. این کتمان و «پنهان‌کاری» در مورد نیروهای شرکتی به مخدوش و بی‌اعتبار شدن بسیاری از ادعاها و اهداف منجر شده است؛ از جمله کاهش هزینه‌ها که یکی از اصلی‌ترین اهداف دولت برای برون‌سپاری نیروهای کار و استخدام شرکتی آن‌ها افزایش بهره‌وری و کاهش

هزینه‌ها بوده است.^۱ در شرایطی که استخدام شرکتی تبدیل به شیوه‌ای برای به‌کارگیری نیروهای انسانی شده، دیگر نمی‌توان برای شمارش نیروهای انسانی بخش دولتی صرفاً به آمار رسمی اکتفا کرد و در واقع ادعاهایی همچون کاهش ۱۷۰ هزار نفری نیروی انسانی دولت (اقتصادآنلاین، ۱۳۹۹) و به تبع آن ادعای کاهش هزینه‌ها یا بودجه‌های مربوط به آن نمی‌تواند پذیرفتنی یا دقیق باشد.

توأم با چنین روندی از کنارگذاری شرکتی‌ها از آمار و ارقام، دولت و مجلس در مصوبات متعدد خود بر رفع مسئولیت حقوقی در قبال شرکتی‌ها و بلامحل بودن هرگونه ارجاع مسائل شرکتی‌ها به دولت تأکید کرده‌اند.^۲ به عبارت دیگر، دستگاه‌های اجرایی نیز در هم‌دستی نانوشته با نظم تدارک‌دیده‌شده برای استفاده‌ی حداکثری از ظرفیت‌های نیروهای کار شرکتی و پاسخ‌گویی حداقلی نسبت به استثمار و تعدی به منافع و حقوق این نیروها، هیچ‌گونه تعهدی را در مورد امور استخدامی، رفاهی و پرداخت‌های کارکنان شرکتی پذیرا نبوده‌اند. به طور کلی در مورد نیروهای شرکتی چنین منطقی را می‌توان تشخیص داد: از یک طرف تأکید بر بهره‌وری و کاستن از هزینه‌ها و از طرف دیگر دامن زدن به دوگانگی در میان نیروهای کار.^۳

رها شدگی اجتماعی - حقوقی در بطن نهاد دولت

چارچوب‌های تعریف‌شده برای نیروهای کار شرکتی آنان را به وضعیتی «استثنایی» دچار کرده است. شرکتی‌ها در عین خدمت‌گذاری به دولت، نازل‌ترین سطح از امنیت شغلی و کمترین بهره‌مندی از حمایت‌های نهادی و صنفی را تجربه می‌کنند. موقعیت دوگانه‌ای که آنان را به عنوان «کارگر» در ارتباط با شرکت‌های خصوصی و به عنوان «کارمند» در ارتباط با دولت قرار می‌دهد، باعث تشدید محرومیت‌های آنان نیز شده است. شرکتی‌ها هم‌چنین به درجات گوناگون در معرض مهارت‌زدایی و ساده‌سازی قرار گرفته و بدین ترتیب کم‌تر امکان تعریف چشم‌اندازی

۱ مصوبه‌ی ۱۳۸۱/۸/۱۹ هیئت‌وزیران، شماره ۳۸۳۲۶ت ۲۷۵۰۶ه

۲ مصوبه‌ی مورخ ۱۳۷۸/۱۲/۱۱ شورای عالی اداری؛ مصوبه‌ی مورخ ۱۳۸۴/۱۲/۱۵ هیئت دولت؛ قانون مدیریت خدمات کشوری

۳ برای مطالعه روند کرونولوژیک روابط دولت و نیروهای کار شرکتی و شرح تمام اسناد و قوانین مرتبط و پیامدهای آنها ن.ک. منوری (۱۳۹۷) و منوری، اباذری، میدری (۱۳۹۸)

از پیشرفت شغلی را برای خود می‌یابند. شکل گرفتن شرکت‌های موسوم به «تأمین نیروی انسانی» نیز بر پیچیدگی حصر و کنارگذاری شکل‌گرفته درباره‌ی شرکتی‌ها افزوده است؛ شرکت‌هایی که با تشکیل و گسترش یافتن از اواسط دهه‌ی هفتاد، توانستند در اوج مناقشات مربوط به تبدیل وضعیت شرکتی‌ها در سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۲، به میانجی‌لابی‌های قوی انجمن‌های صنفی خود، تصمیم‌گیری‌های پارلمانی در این مورد را نیز تحت تأثیر قرار دهند. این اتفاق در حالی افتاد که گزارش‌های متعدد حکایت از آن داشت که استقرار چنین لایه‌ای از شرکت‌های میانی و واسطه، به محملی برای فساد اداری، از جمله در هیأت انعقاد قراردادهای صوری، تبدیل شده است (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۱؛ محجوب، ۱۳۸۱: ۱۱). به واسطه‌ی مجموعه مصوباتی که در آن‌ها تأمین نیروی انسانی غیرقانونی تلقی شد و بنا بر واگذاری «حجمی» کارها قرار گرفت، در بیان رسمی از این شرکت‌ها معمولاً با عنوان شرکت‌های «خدماتی-پشتیبانی» یاد شده است. در عمل اما، آنچه انجام گرفته نوعی «واسطه‌گری» بوده است؛ بسیاری از نیروهای کار شرکتی سال‌ها در خدمت دستگاه اجرایی باقی می‌مانند و هر بار تنها شرکت تازه‌ای انتخاب می‌شود تا در جایگاه این واسطه قرار بگیرد. واقعیت اما این است که نه «خرید خدمت» و نه «واگذاری حجمی کارها» در روابط کار شرکتی اتفاق نمی‌افتند. بنابراین، اگرچه دولت با هدف واگذاری امور عمومی و خدماتی و پشتیبانی خود رو به استخدام شرکتی نیروهای کار آورد، و در آغاز چنین رویکردی در خدمت ادعاها و برنامه‌هایی چون «بهبود» یا «اصلاح» ترکیب نیروی انسانی در دولت و بالا رفتن سطح تخصص در نیروهای انسانی دولت قرار گرفت، رفته‌رفته منطق استخدام شرکتی تبدیل به نظامی از مدیریت منابع انسانی در دستگاه‌های عمومی شد. در حال حاضر علاوه بر استخدام شرکتی در هفت کد مشخص شده (از جمله چاپ و تکثیر، نگهداری فضای سبز، حمل و نقل، امور آشپزخانه و غیره)، برخی دستگاه‌ها از جمله شهرداری تهران و وزارت بهداشت، شرکت‌های مشخصی را مسئول عقد قرارداد با نیروهای شرکتی خود (در امور اداری و تخصصی) کرده‌اند و به این ترتیب از تکرر و تعدد شرکت‌های واسطه کاسته‌اند. کاملاً آشکار است که ایده‌ی اولیه‌ی استخدام کم‌دردرسر نیروهای ساده از طریق تأمین‌گران شرکتی نیروی انسانی، از صورت جنینی خویش فزاینده و در حال بازتولید به صورت‌های پیچیده‌تری است که امکان استثمار دامنه‌ای گسترده‌تر از

نیروهای کار، با تنوع بیشتری از جهات تحصیلی و مهارتی، را برای سازمان‌ها، نهادها و مجموعه‌های حاضر در بخش عمومی فراهم می‌آورند.

بازخوانی شرایط شرکتی‌ها بر حسب چهار دریچه‌ی مطرح‌شده

شرایط خاص نیروهای کار شرکتی موردی را شکل داده که ظرفیت‌های تحلیلی دیدگاه‌های انتقادی در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی را به چالش می‌کشد. در نگاه نخست، وضعیت شرکتی‌ها مصداقی عینی از سپردن سرنوشت میلیون‌ها نفر به دست بازار آزاد است و با این اوصاف می‌توان به مخالفت با ادعای ضمنی یا صریح مطرح‌شده ذیل چهار دریچه‌ی پیش‌گفته پرداخته و ادعا کرد که در موضوع استخدام نیروهای کار شرکتی، با مصداقی صریح از اجرای سیاست‌های نولیبرالی روبرو هستیم. در ادامه اما می‌توان به طرح پرسش‌های دقیق‌تری پرداخت تا عیار ادعای مزبور روشن‌تر شود. هم‌چنان‌که گفته شد، انضباطی سخت در دولت شکل گرفته تا شرکت‌های تأمین نیروی انسانی از حدود معینی در تحمیل بار مالی به دولت فراتر نروند و در عین حال تأمین‌گر حداکثری نیازمندی‌های دستگاه‌هایی باشند که به نیروهای کار ساده و مهارت‌زدوده‌ی شرکتی نیاز دارند. توجه به این واقعیت که موضوع استخدام بسیاری از نیروهای کار شرکتی، نه قرار دادن این نیروها در خدمت فرایندهای خالق ارزش، بلکه استثمار حداکثری آنان در چارچوب رانت‌جویی نیروهای کار فرادست بوده، روایت اطهاری (۱۳۹۸ الف) را مبنی بر غلبه‌ی علقه‌ی رانت‌جویی بر علقه‌ی سرمایه‌دارانه تأیید می‌کند. بنابراین از جهت استثماری بودن این روابط می‌توان به درک جستجوگر مظاهر نولیبرالیسم و محوریت بازار حق داد، اما نباید فراموش کرد که در نهایت عنصر مسلط در نظم شکل‌گرفته پیرامون استخدام نیروهای کار شرکتی، نه نظامی سرمایه‌دارانه، بلکه نظامی رانت‌جویانه و به تعبیر اطهاری (۱۳۹۸ ب) نظامی تیول‌دارانه است. اطهاری (۱۳۹۷ پ) هم‌چنین با تأکید بر وجود انحصار و استثمار در فرمایشون‌های پیشا-سرمایه‌دارانه، ظرفیت تحلیلی فراخ‌تری را برای نوفئودالی قلمداد کردن مناسباتی مانند استخدام نیروهای کار شرکتی فراهم می‌کند. شرکتی‌ها در زنجیره‌های تودرتوی بوروکراسی دولتی گرفتارند و مرور تجارب‌شان نشان می‌دهد که گاه حتی به‌درستی نمی‌دانند که در استخدام چه سازمان و نهادی هستند. آنان به‌ندرت در ارتباط با «کار» خویش بازشناسی می‌شوند، زیرا موضوع این روابط استخدامی واگذاری بهینه‌ی خود انسانی آنان به شبکه‌های

متقاضی است. الگوی تعامل آن شبکه‌های متقاضی و دستگاه دولت نیز تداعی‌گر ایده‌ی «تسخیرشدگی» دولت است که اطهاری (۱۳۹۸ ب) و مؤمنی (۱۳۹۷) از آن سخن گفته‌اند. شرکت‌های تأمین نیروی انسانی هم به نوبه‌ی خود رابطه‌ای کاری و مبتنی بر خلق ارزش را با دولت برقرار نمی‌کنند، بلکه در خدمت نظامی عمل می‌کنند که پیشاپیش حدودی از منابع عمومی را به هدف استثمار حداکثری نیروهای کار شرکتی تخصیص می‌دهد. هم‌چنان‌که مؤمنی (۱۳۹۶: ۴۷ - ۴۸) تأکید می‌کند، در تحلیل منطق حاکم بر مناسبات دولت و این کانون‌های غیرمولد، باید به تحلیل فرصت‌های توسعه‌ای پرداخت که در نتیجه‌ی تحکیم این مناسبات از دست می‌روند. در روابط کار شرکتی، نیروهای انسانی نه به عنوان منابع حیاتی در خدمت خلق ارزش، بلکه به شکل منابعی توده‌وار عرضه می‌شوند که همواره می‌توان با افزایش فشار تقاضا از ارزش آن‌ها کاست. نتیجه‌ی برآمده از این روند هم نشان می‌دهد که ارزیابی مؤمنی (۱۳۹۷) از ظرفیت‌های این اقتصاد سیاسی غلط نبوده است؛ شرکتی‌ها در خدمت شکل‌گیری و گسترش اقسامی از سرمایه‌داری مولد قرار نگرفته‌اند، بلکه اغلب به خدمت دستگاه‌های دولتی ناکارآمدی درآمده‌اند که تقویت آن‌ها مترادف با تضعیف سرمایه‌ی مولد است. وجود و تداوم چنین شبکه‌هایی در بطن نهاد دولت، تداعی‌گر اشاره‌ی مهم وهابی و مهاجر (۱۳۹۸) است، مبنی بر این‌که نباید به‌سادگی به مجموعه‌هایی نسبت «خصوصی» داد که در واقع هویت‌یابی و تداوم حیات خود را مدیون وابستگی‌های رانت‌محور و پرسش‌برانگیزشان به شبکه‌های فرادولتی و دولتی هستند. با الهام از تأکید مالجو و صداقت بر تضعیف روزافزون مناسبات مولد نیز می‌توان روابط کار شرکتی‌ها را مصداقی دانست از مناسبات سوداگرانه‌ای که نسبتی حداقلی و بعید با منطق انباشت سرمایه دارند.

بسط تحلیلی ارزیابی صورت گرفته

اکتفا به ذکر شواهدی از این‌که نیروهای کار شرکتی در عین تجربه‌ی استثمار، به مقاطعی راکد و مبتنی بر رانت‌جویی و انحصار تخصیص یافته‌اند، برای ترسیم دقیق شرایط این نیروها کافی نیست. دولت به عنوان فعال‌ترین و در عین حال برکنارترین عامل تأثیرگذار در سرنوشت نیروهای کار شرکتی، چهره‌ی دیگری نیز در زمینه‌ی تخصیص نیروهای کار و منابع عمومی دارد که باید آن را نیز مورد توجه قرار داد. در آبان‌ماه ۱۳۹۹ رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس تصریح

کرد که بیش از ۶۰ درصد بانک‌ها و شرکت‌های دولتی زیان‌ده هستند و در صورتی که بتوان صرفه‌جویی ۱۰ درصدی در بودجه‌ی آن‌ها را اجرایی کرد، رقمی معادل با فروش یک‌ساله‌ی نفت در درآمدهای دولتی احیا خواهد شد (پورابراهیمی، ۱۳۹۹). شایان تأمل این‌که، ناکامی اقتصادی و برخوردار نبودن عملکرد بسیاری از شرکت‌های دولتی و نیمه‌دولتی از هرگونه توجیه اقتصادی، لزوماً به معنای اتخاذ سیاست‌هایی در آن‌ها نبوده که متناسب با عملکردهای واقعی مدیران آن شرکت‌ها باشد. بنابر مستندات مندرج در یکی از گزارش‌های منتشرشده در دی‌ماه ۱۳۹۹، در حالی که اسناد قطعی نزد مراجع رسمی حکایت از آن دارند که بسیاری از شرکت‌های دولتی در وضعیت زیان‌ده، سربه‌سر و یا مشمول ماده‌ی ۱۴۱ قرار دارند، همچنان نام آن شرکت‌ها را می‌توان در فهرست‌هایی یافت که به پرداخت‌کنندگان حقوق نامتعارف به مدیران و کارشناسان اختصاص دارند (رکنا، ۱۳۹۹). این ملاحظات را باید در کنار آماری قرار داد که رییس دیوان محاسبات کشور در آذرماه ۱۳۹۸ ارائه می‌دهد، مبنی بر این‌که دولت در اضطراب تعیین تکلیف تعداد زیادی از شرکت‌های وابسته به خویش است که علی‌رغم زیان‌دهی با حفظ وابستگی خود به دولت به فعالیت ادامه می‌دهند. آذر با یادآوری این‌که دولت به‌تنهایی مصرف‌کننده‌ی ۷۵ درصد بودجه‌ی کل کشور است، از هفت شرکت دولتی یاد می‌کند که در کنار یکدیگر بیش از ۵۴ درصد از بودجه‌ی کل کشور را به خود اختصاص می‌دهند (کیهان، ۱۳۹۸). در حالی که رییس دیوان محاسبات در سال ۱۳۹۸ از ایجاد وضعیتی بحرانی در الگوی تخصیص منابع مالی و اداری به شرکت‌های دولتی خبر می‌داد، بررسی بودجه‌ی ۱۴۰۰ کل کشور نشان می‌دهد که نه‌تنها در این زمینه تحول خاصی رخ نداده، بلکه بودجه‌ی شرکت‌های دولتی نزدیک به ده درصد نیز رشد داشته است (مهر، ۱۴۰۰).

این واقعیت را که علی‌رغم آمارها و شواهد ارائه‌شده از سوی مراجع گوناگون، شرکت‌های زیان‌ده دولتی به حیات وابسته‌ی خود به دولت ادامه داده و حتی از افزایش‌های بودجه‌ای نیز بهره‌مند می‌شوند، می‌توان تداعی‌گر همان شبه‌مرکانتیلیسمی دانست که وهابی و مهاجر (۱۳۹۸) به آن اشاره می‌کنند. الگوی پرداخت حقوق ده‌ها برابری نسبت به حداقل حقوق مصوب کارگری به مدیران و کارکنان ارشد شرکت‌های دولتی زیان‌ده را نیز می‌توان مصداقی از همان «غارث»ی دانست که به زعم وهابی (۱۳۹۹ الف) در تخصیص بالا به پایین منابع و مواهب در میان ذی‌نفعان متعدد مجموعه‌های دولتی و شبه‌دولتی متجلی می‌شود.

تفسیر نتایج حاصل از تطبیق چهار دریچه‌ی مطرح‌شده بر الگوی استثمار و طرد نیروهای کار شرکتی و نیز بر استانداردهای دوگانه‌ی حاکم بر رفتار دولت نسبت به نیروهای کار شرکتی و نیروهای کار مستقر در بخش‌های رسمی دولتی و شبه‌دولتی، می‌تواند با شرحی کامل شود که توفیق (۱۳۸۵) از استقرار یک نظم شبه‌پاتریمونیالیستی در بطن نهاد دولت ارائه می‌کند. بر اساس این شرح، تحلیل ویژگی‌های دولت مدرن در ایران با ارجاع صرف به مقولاتی مانند بورژوازی کمپرادور و طبقه‌ی حاکم خطاست. در مقابل، آنچه باید مورد توجه قرار گیرد آن است که دولت ایران در عین تجهیز به سازوگرهای اداری و بوروکراتیک، شاهد احیای همان مناسبات ملوک‌الطوایفی تضعیف‌شده در طلیعه‌ی دوران مدرن خود بوده است. البته دیدگاه گسست‌گرای توفیق هم به کار او می‌آید تا مدعی شود که تحلیل او به توصیف ویژگی‌های نظم شبه‌پاتریمونیال یا نوپاتریمونیال در ایران محدود نمانده و در نهایت به شرحی انجامیده از این‌که چگونه نهاد دولت در ایران از یک سو به اقتصاد ایران ابزار لازم برای تبدیل شدن به موجودیتی پیرامونی در زنجیره‌ی بین‌المللی سرمایه‌داری را می‌بخشد، که مهم‌ترین تجلی آن برقراری ارتباط مبتنی بر صدور منابع طبیعی خام به مراکز مهم صنعتی و تولیدی است، و از سوی دیگر از این قابلیت برخوردار شود که به دیوان‌سالاری خویش امتداد و تداوم بخشد (شایق، ۱۳۹۷).

بحث و نتیجه‌گیری

مصائب مبتلا به شرکتی‌ها می‌تواند سوژه‌ای جذاب برای علاقمندان به کاربرد عام مفهوم نولیبرالیسم باشد، تا آن‌چه را که بر این دسته از نیروهای کار می‌رود، مصداقی از گرفتاری شهروندان در تله‌ی سیاست‌های نولیبرالی بخوانند. با این حال، تمرکز این مقاله بر ترسیم تعارض‌ها و تناقضاتی بوده که به سادگی به چنین قضاوت‌های نامنقحی فروکاستنی نیستند. البته توجه به تقلیل‌گرایی‌های بازار آزادی نیز مهم است و نباید از یاد برد که بسیاری از مظاهر فک‌شدگی بازار از جامعه در نتیجه‌ی همین تقلیل‌گرایی‌ها اتفاق می‌افتند.^۱ در روابط کار حاکم بر مناسبات میان نیروهای کار شرکتی و دولت، عنصر بازار آزاد نقش مهمی را ایفا می‌کند، اما این نقش را نمی‌توان به همان فرمول ساده‌ای تقلیل داد که درک بازار آزادی تجویز می‌کند.

۱ پولانی پیامد کنترل نظام اقتصادی توسط بازار را این می‌داند که جامعه به ملحقه‌ای از «نظام بازار» تبدیل می‌شود، به جای اینکه نظام اقتصادی در مناسبات اجتماعی «حک» شود. (پولانی، ۱۳۹۱)

دولت در روابط کار شرکتی منتفع اصلی است، اما خود را از درگیری مستقیم در رابطه‌ی شکل‌گرفته برکنار نگاه داشته و در عین حال از وجود مؤلفه‌های بازارمحور در این رابطه سود می‌برد. بنابراین در این رابطه دولت به برقراری غیرمستقیم گونه‌ای از مناسبات سرمایه‌دارانه دست زده است. نیروهای کار شرکتی تحت نظامی از طراحی‌های هزینه‌ای و قیمت‌محور قرار می‌گیرند تا استخدام و به‌کارگیری آنان از تمام توجیهات اقتصادی و مالی لازم برخوردار باشد. کارگزاران صوری دخیل در این رابطه نیز باید تداوم «سودآوری» برآمده از این رابطه را در همان منطق سرمایه‌دارانه و مبتنی بر استثمار جستجو کنند. مسأله اما این است که دولت، یعنی همین بازیگری که در روابط کار شرکتی نقش کارفرمای غیرمستقیمی را ایفا می‌کند که به علت فشار کمبود منابع به هیچ‌الگویی به جز کمینه‌سازی مطالبات مالی و حقوقی نیروهای کار رضایت نمی‌دهد، در کنار تسلط بر منابع درآمدی حاصل از فروش منابع طبیعی کشور و به موازات برقراری روابط کار شرکتی به میانجی شبکه‌های تأمین نیروی انسانی ارزان، درگیر گونه‌ای کاملاً متمایز از روابط کار در نیمه‌ی دیگر خویش است؛ نیمه‌ای که در آن «وابستگی به دولت» همچنان فراهم‌آورنده‌ی مزایا و استحقاقات بسیار برای نیروهایی است که از موقعیت اجتماعی و استخدامی ممتاز و متمایزی برخوردارند و می‌توانند فارغ از کیفیت اشتغال‌زایی و خلق ثروت در کشور، از استانداردهایی ممتاز در سبک زندگی و بهره‌مندی‌های مادی برخوردار باشند.

جدول ۴. مقایسه دو درک مبتنی بر نولیبرالیسم و مبتنی بر تحلیل بینارشته‌ای اقتصاد سیاسی

درک مبتنی بر سطره‌ی نولیبرالیسم	درک مبتنی بر تحلیل بینارشته‌ای اقتصاد سیاسی
یکی از مظاهر عالم‌گیری پدیددهی نولیبرالیسم کاهش روزافزون حمایت‌های حداقلی حقوقی، صنفی و حکومتی از نیروهای کار و سپردن تقدیر این نیروها به روندهای سپهر بازار است. نولیبرالیسم در ایران تا بدان‌جا پیش رفته که روابط استخدامی میان دولت و بسیاری از نیروهای کار مورد استفاده‌ی آن را نیز به تصرف بازار خودتنظیم‌گر درآورده است. دولت در ایران به‌جای مقاومت در برابر نولیبرالیسم تسلیم پروژهی سیاسی آن شده و فضا را برای گسترش مناسبات نولیبرالی در حوزه‌های گوناگون گشوده است.	از زمان اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری چگونگی برخورد دولت‌ها با ایده‌های مبتنی بر محوریت بازار آزاد از اهمیت مضاعف برخوردار شده است. روابط شکل‌گرفته میان دولت و نیروهای کار شرکتی در ایران حاوی رگه‌هایی از مداخله‌ی عنصر بازار است، اما واقعیت تداوم نقش‌آفرینی دولت به عنوان منتفع اصلی این روابط مبتنی بر استثمار، امکان کاربرد قاطع مفهوم نولیبرالیسم را محدود می‌کند. رویکرد بینارشته‌ای به اقتصاد سیاسی جهت تحلیل را به سوی دولت‌بازمی‌گرداند؛ دولتی که در میدان روابط شرکتی خواهان محوریت قواعد بازار آزاد و در میدان روابط با شبکه‌های وابستگان خاص خویش از هر صورتی از حساب‌رسی و پرسش‌گری مالی و اجرایی گریزان است

استانداردهای دوگانه‌ی دولت در قبال نیروهای کار رسمی و شرکتی نمودی از ضرورت تحلیل پیچیدگی‌های اقتصاد ایران بر اساس همان عناصری است که در چهار دریچه‌ی تحلیلی مطرح شده در این مقاله مورد اشاره قرار گرفتند. زایش آن استانداردهای دوگانه را اساساً می‌توان به میان‌کنش مستمر اضلاعی نسبت داد که درکی تک‌ساحتی از اقتصاد سیاسی ایران قادر به تشریح منطق هم‌نشینی آن‌ها نیست. هر یک از مؤلفه‌های رانت‌جویی، وابستگی، استثمار، بازار، انحصار، حاکمیت‌زدایی، غارت، تخصیص خشونت‌بار و روابط نوفئودالی، نشانه‌هایی از خود را در روابط نامتعارف شرکتی به‌جای گذاشته‌اند. تحلیل‌های اقتصادی بازارمحور نمی‌توانند تبیین‌گر این میان‌کنش باشند و اشاره‌ی مکرر به سیطره‌ی نولیبرالیسم نیز کمکی به درک پیچیدگی‌های حاکم بر آن هم‌نشینی نمی‌کند. سیاست‌های تعدیل ساختاری در ایران پساجنگی در حالی در دستور کار قرار گرفتند که ایران دچار هیچ‌یک از بحران‌های بزرگ و کلانی نبود که بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی را به اتخاذ چنان سیاست‌هایی واداشته بود (مؤمنی، ۱۳۹۵: ۹). پارادایمی در آن مقطع به استقبال اجرای آن سیاست‌ها در کشور رفت که قائل به وجود نسبتی میان توسعه‌ی اقتصادی و «توسعه‌ی ملی» نبود (مؤمنی، ۱۳۹۶: ۵۹). حاملان آن پارادایم، درکی از هشدار میردال مبنی بر پیامدهای ناگوار به‌فقر کشیده‌شدن تعداد زیادی از شهروندان نداشتند. شهروندانی که به آن شکل بی‌نوا می‌شدند، البته سهم کمتری از منابع ملی در حوزه‌ی اشتغال و کارآفرینی را به خود اختصاص می‌دادند، اما از سوی دیگر، فقر و بی‌نوایی‌شان خود موجب کاهش ظرفیت‌های ملی توسعه‌آفرینی و بهبود حیات جمعی بود (مؤمنی، ۱۳۹۶: ۶۱). بنابراین موضع این مقاله مبنی بر کم‌فایده‌بودن اصرار بر روایتی عام و انتزاعی از سرایت نولیبرالیسم، موجب نزدیکی آن به رویکرد بازار آزادی نمی‌شود. این مقاله بر اساس چهار دریچه‌ی مطرح شده به ترسیم آن می‌پردازد که چگونه روابط کار استثمارآمیز شرکتی توانسته‌اند در بطن دولتی متولد شوند و ادامه یابند که در یک نیمه‌ی خود سخت به روابط مبتنی بر استثمار متکی و در نیمه‌ی دیگر خود آپاراتوسی پیرامونی و وابسته به رانت فروش منابع طبیعی است که حداقلی‌ترین مطالبات شفافیت و پاسخ‌گویی عمومی درباره‌ی منطق گشاده‌دستانه‌ی تخصیص منابع و مواهب عمومی را نیز برنمی‌تابد.

منابع

- الفنیوز (۱۳۹۳). حداقل حقوق کارمندان چهل سال قبل چقدر بود؟. ۱۳۹۳/۷/۱۴، شناسه خبر: ۲۴۴۲۷۲.
- اقتصادآنلاین (۱۳۹۹). کاهش ۱۷۰ هزار نفری نیروی انسانی دولت. ۱۳۹۹/۱۱/۱۸. شماره خبر: ۳۷۳۸۱۵۱.
- استگر، مانفرد بی. و روی، راوی کی. (۱۳۹۷). نئولیبرالیسم: درآمدی خیلی کوتاه. ترجمه‌ی قربان‌بابایی. نشر لوگوس.
- اطهاری، کمال (۱۳۹۴). گزارشی از سمینار نسیان طبقاتی در ایران امروز. فرهنگ امروز.
- اطهاری، کمال (۱۳۹۷الف). تبارشناسانه نقادانه دیوید هاروی (مصاحبه). روزنامه اعتماد. شماره ۴۱۴۰.
- اطهاری، کمال (۱۳۹۷ب). حداقل دستمزد (مصاحبه). شفقنا.
- اطهاری، کمال (۱۳۹۷پ). جانب ملت یا طرفدار انحصارگرایان (مصاحبه). روزنامه همدلی. شماره ۱۰۹۵.
- اطهاری، کمال (۱۳۹۸الف). چالش‌های تهیدستان (مصاحبه). نشریه آینده‌نگر (اتاق بازرگانی تهران).
- اطهاری، کمال (۱۳۹۸ب). ناقوس پایان صندوق مسکن یکم به صدا درآمد. روزنامه شرق.
- اطهاری، کمال (۱۳۹۸پ). دولت تسخیرشده کسوت قانون به خود پوشیده. روزنامه همدلی.
- اطهاری، کمال (۱۳۹۹). چرا شکاف طبقاتی عمیق شد؟. فرارو.
- باتامور، تام (۱۳۹۷) و دیگران، فرهنگ‌نامه‌ی اندیشه‌ی مارکسیستی، برگردان اکبر معصوم‌بیگی، نشر بازتاب‌نگار.
- پوراابراهیمی، محمدرضا (۱۳۹۹). عمده‌ی شرکت‌های دولتی زیان‌ده هستند. اقتصادآنلاین، ۱۳۹۹/۸/۳، کد خبر: ۴۷۶۲۶۷.
- پولانی، کارل (۱۳۹۱). دگرگونی بزرگ. ترجمه محمد مالجو. نشر پردیس دانش.
- پین، آنتونی (۱۳۹۷)، جستارهای بنیادی در باب اقتصاد سیاسی نوین، برگردان مریم ذوالفقار روشن، انتشارات دنیای اقتصاد.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵). مدرنیسم و شبه‌پاتریمونیالیسم؛ تحلیلی از دولت در عصر پهلوی. مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران، دوره‌ی هفتم، شماره‌ی ۱، بهار ۱۳۸۵، صص ۹۳-۱۲۵.
- جبل‌عاملی، پویا (۱۳۹۶). کارنامه دولت یازدهم. دارایان، ۱۳۹۶/۴/۱۷، شناسه خبر: ۱۴۶۵۰.

- خبرآنلاین (۱۳۹۷). نگاهی به حداقل دستمزد طی ۳۴ سال گذشته. ۱۳۹۱/۱۱/۱۷، شناسه خبر: ۲۷۵۱۴۲.
- رکنا (۱۳۹۹). اسامی شرکت‌های دولتی زیان‌ده با حقوق ۲۰ تا ۳۰ میلیونی کارمندان. ۱۳۹۹/۱۰/۱۶، کد خبر: ۶۴۷۹۱۴.
- روزخوش، محمد (۱۳۹۵). مفهوم توسعه و نسبت آن با سیاست و ایدئولوژی. رساله دکتری. دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- سازمان امور اداری و استخدامی کشور (۱۳۶۸). بررسی عملکرد گذشته و وضع موجود نیروی انسانی و مدیریت در بخش دولتی.
- سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی (۱۳۸۳). بررسی اندازه دولت در ایران.
- سرمایه (۱۳۸۶) (روزنامه)، ۱۳۸۶/۷/۹، شماره ۵۶۸، ص ۲. به نقل از مگ‌ایران، کد خبر: ۱۴۹۲۸۷۸.
- سیف، احمد (گردآوری و ترجمه) (۱۳۸۲). استعمار پسامدرن. نشر دیگر.
- سیف، احمد (۱۳۸۶)، اقتصاد سیاسی به زبان ساده، بی‌نا، لندن.
- شایق، سیروس (۱۳۹۷). مروری بر کتاب «مدرنیزاسیون و حاکمیت پسااستعماری در ایران، رساله‌ای در باب دولت» اثر ابراهیم توفیق. ترجمه‌ی حمید قیصری. ره‌ایش.
- صداقت، پرویز (۱۳۹۸). نولیبرالیسم در ایران، افسانه یا واقعیت؟. اخبار روز.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۷). تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر. نشر مرکز.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۵). اقتصادآنلاین، ۱۳۹۵/۸/۱۳، شناسه خبر: ۱۵۶۰۲۰.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۶). وب‌سایت نود اقتصادی، ۱۳۹۶/۷/۲، شناسه خبر: ۲۱۰۸۵۲۶.
- فیلهو و جانستون (۱۳۹۴). نولیبرالیسم: خوانش انتقادی. ترجمه سیدحسینی و اسماعیلی و امیری. نشر پرسش.
- فریدمن، میلتن (۱۳۸۰). سرمایه‌داری و آزادی. ترجمه غلامرضا رشیدی. نشر نی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۴). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی. ترجمه نفیسی و عزیزی. نشر مرکز. چاپ پنجم.
- کورپوراسو، جیمز. ای (۱۳۸۷) و دیوید پی. لوین، نظریه‌های اقتصاد سیاسی، برگردان محمود عبدالله‌زاده، نشر ثالث، تهران.
- کیهان (۱۳۹۸). هفت شرکت دولتی ۵۵ درصد بودجه‌ی کل کشور را می‌خورند. ۱۳۹۸/۹/۲۶، کد خبر: ۱۷۷۵۱۹.

لاتزاراتو، موریتزیو (۱۳۹۴). ساخت انسان بدهکار: جستاری در وضعیت نولیبرال. ترجمه پیمان غلامی.

مالجو، محمد (۱۳۹۸). نئولیبرالیسم در ایران، افسانه یا واقعیت؟. اخبار روز.

مالجو، محمد (۱۳۹۵). سیاست اعتدالی در بوته‌ی نقد اقتصاد سیاسی، نشر لاهیتا، تهران

مالجو، محمد (۱۳۹۹)، تاراج نهان؛ سلب مالکیت از نیروهای کار در اثر تورم در ایران، انتشارات آگاه، تهران

متوسلی، محمود و قاسمی، محمد (۱۳۸۴). ارزیابی شاخص‌های حمایت شغلی در ایران. مجله تحقیقات اقتصادی. دوره ۴۰، شماره ۴.

محجوب، علیرضا (۱۳۸۱). قراردادهای موقت کار در ایران. نشر واژه.

مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۱). دفتر مطالعات برنامه و بودجه. اظهارنظر کارشناسی درباره طرح تعیین تکلیف قراردادهای تأمین نیروی انسانی در دستگاه‌های اجرایی. ۱۳۹۱/۵/۱۰.

مشرق‌نیوز (۱۳۹۹). سقوط سهم اعتبارات عمرانی از بودجه. ۱۳۹۹/۹/۲۷. کد خبر: ۱۱۵۴۲۹۰.

معاونت رفاه وزارت کار (۱۳۹۹). گزارش هشتم نیروی کار و حمایت اجتماعی. ۱۳۹۹/۲/۲۸.

منوری، نوح (۱۳۹۷). مسئولیت اخلاقی دولت و چالش بازاری شدن: مطالعه استخدام شرکتی در ایران پس از جنگ. رساله دکتری. دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

منوری، اباذری، و میدری (۱۳۹۸). دولت و نیروهای کار شرکتی: کشاکش مسئولیت و طرد. فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی. دوره ۲۶، شماره ۱، صص ۲۴۹-۲۷۳.

مؤمنی، فرشاد (۱۳۷۴). علم اقتصاد و بحران در اقتصاد ایران. نشر موسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس.

مؤمنی، فرشاد (۱۳۹۴). اقتصاد سیاسی توسعه در ایران امروز. نشر نقش و نگار.

مؤمنی، فرشاد (۱۳۹۵). اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری. نشر نقش و نگار. چاپ سوم.

مؤمنی، فرشاد (۱۳۹۶ الف). عدالت اجتماعی، آزادی و توسعه در ایران امروز. نشر نقش و نگار.

مؤمنی، فرشاد (۱۳۹۶ ب). بررسی عملکرد اقتصاد دوران جنگ. اقتصاد آنلاین. ۱۳۹۶/۶/۱۱. کد خبر: ۲۱۶۰۹۵.

مؤمنی، فرشاد (۱۳۹۷). مسئولیت سوءتدبیرها در نظام اقتصادی با کیست؟. جماران.

مهرنیوز (۱۴۰۰). بودجه‌ی شرکت‌های دولتی ۹,۳ درصد رشد کرده است. ۱۴۰۰/۲/۵. کد خبر: ۵۱۹۷۵۰۸.

نیلی، مسعود (۱۳۹۵). واکاوی عملکرد اقتصادی روحانی. فارس‌نیوز، ۱۳۹۵/۶/۶، کد خبر: ۱۳۹۵۰۶۰۶۰۰۱۵۱۷.

وهابی، مهرداد و مهاجر، ناصر (۱۳۹۸). درنگی سنجش‌گرایانه درباره‌ی نولیبرالیسم. اخبار روز. وهابی، مهرداد (۱۳۹۸). منطق نهادهای اقتصادی فرادولتی در ایران مبتنی بر غارت است. آسو. وهابی، مهرداد (۱۳۹۹ الف). گرایش ذاتی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی به تورم و تز نولیبرالیسم. اخبار روز.

وهابی، مهرداد (۱۳۹۹ ب). نولیبرالیسم و مقابله با تورم. اخبار روز.

هاروی، دیوید (۱۳۸۶). تاریخ مختصر نولیبرالیسم. ترجمه محمود عبدالله‌زاده. نشر اختران.

Hanieh, Adam (2013). *Lineages of Revolt: Issues of Contemporary Capitalism in the Middle East*. Haymarket Books.

Stubbs and Underhill (2006). *Political Economy and the Changing Global Order*. Oxford University Press.

Thorsen, D. E., & Lie, A. (2006). What is neoliberalism. *Oslo, University of Oslo, Department of Political Science, Manuscript*, 1-21.

Venugopal, R. (2015). Neoliberalism as concept. *Economy and Society*, 44(2), 165-187.

